چشم انداز



سال اول شماره اول ۹ دسامبر ۱۹۹۰ تیراژ ۵۰۰۰ نسخه

ما برگشتیم

ما برگشتیم، مثل پرندگان مهاجری که زمان برگشتنشان فرا رسیده است. دوستان قدیمی **سیامک** دوباره جمع شدند که با یاری کردن دیگر سازمانهای خوب این شهر که بابرخورداری از چهره های فداکاری دست به ناممکن ها یازیدند و ممکن ساختند راه آینده را هموارتر کنند. دوستان خوب از خود گذشته **مجتمع فرهنگی ارتص** -دوستان هوشمند و پرتوان **گروه فریبرز مطلوب «بنی بریت»** نازنین های متفکر **هیلل یو. سی. ال. ای.** و...

جمع شدیم زیرا به اعتقاد ما دهه ۸۰، دهه سردرگمی و بی هویتی ما دراین خطه سپری شده، دهه ۹۰ سال خودیابی و سازندگی و شروع هزاره دوم سال استقراریهودی سرگردان ایرانی درجامعه کوچکترویکپارچه بشری دنیاست. دراین راه صعب و دشوار- چراغ روشن آینده و کوله بارتجربیات ده ساله و وقوف واعتقاد کامل به آنچه میدانیم باید عوض شود راه توشه مان است.

اعتقاد داریم سازمان جدید بابرخورداری از حمایت مردم میتواند درمقابله با تغییراتی که به دلخواه ما و یا به ناچاربرماحکم خواهد راند با اتخاذ تدابیر مناسب سهولت لازم را برای این دگرگونیها فراهم آورد. تسهیل کننده رابطه فرزندان و والدین- رابطه ایرانی و آمریکایی -ایرانی با اسرائیل امروز و پیش از همه بین خودمان باشیم.

نگاهی به متن سخنرانی آقای داریوش فاخری که درهمین شماره به چاپ رسیده، گوشه هایی ازنظریات سازمان جدید را به اجمال به نظرتان میرساند.

اگر دراین راه، با ما همراهید با تلفنی، فکسی یا نامه ای تشویقمان کنید واگر نیستید بی خبرمان نگذارید. این نشریه در اختیار شماست.

دوستان قدیمی تان

درجستجوی نشان..

● نور دادیم، ظلمت گرفتیم، روز بخشیدیم ولی سیلی شب خوردیم با این همه یهودی ماندیم.

● ما آینده ساز ایرانیان در غربتیم و آینده ساز انسانهای فردا

سخنرانی آقای داریوش فاخری در روز کیپور گذشته علاقمندان بسیاری را برآن داشت که با تلفن و نامه به دفتر سازمان درخواست کپی این نوشته را بنمایند.
مقاله زیر متن کامل سخنرانی میباشد.

من با جلال خودم، تورا ندا دادم
وتورا با دستان خودم، برگزیدم
تورا خلق نمودم وبرگزیدم، که قوم من باشی نور درخشان اقوام وملل
«ایزیا ۶:۴۲»

وقتی از من خواسته شد در موردی برای امروز صبحت کنم، باتوجه به مشکلات و مصائبی که جامعه امروزرا دربر گرفته سعی درپیدا نمودن وتشریح منبع و سرچشمه خرابی گرفتم.

دیدم جامعه ای هستیم که خدا ما را انتخاب کرده. نور ملل و فرزند شایسته خود خوانده. پرچم دار تمدن بشری بوده ایم و درحال، سنگ تیپا خورده هر مللی.

نور دادیم، ظلمت گرفتیم. روز بخشیدیم ولی سیلی شب خوردیم. با این همه یهودی ماندیم.

پس گفتم بقول مولوی،

نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم
چوغلام آفتابم همه زآفتاب گویم

گفتم که با دلتان بنشینم که کلام ممکن است بردل نشیند ولی فقط دل می تواند با دل بنشیند.

میخواهم با دلتان بنشینیم تا ببینیم که نشانی یهودی امروز غربتی این شهر آیا به قول مرحوم دکتر ساعدی -پای آبله و خسته، غریبه و دل مرده، با ترس کبود، راه گم کرده، متحیرو عاجز، خسته و ناتوان، آشنا به هویت خویش، ولی درمانده، اشکی به یک چشم وخونی به چشم دیگراست که نمی داند به کجا خواهد رسید.

ویا،

بازمانده قومی است که طغیانش، مقاومتش، باورش به حقیقت -امیدش به آینده برای نسل امروز حکمت های دلنشین و درسهای عبرت انگیز دارد.

درنظر اول می بینیم که یهودی ایرانی مقیم آمریکا، درگیر سه فرهنگ مختلف است.

فرزند من وتوی ایرانی که درسنین ۷ سال تا ۲۵ساله است نمی داند ایرانی است، یهودی است، یا آمریکایی.

ازنظر اکثریت ما ایرانی نیست، چون شعر ایرانی را نمی فهمد، آهنگ ایرانی را گوش نمی دهد -زبان فارسی را شکرنمی داند و هنررا فقط نزد ایرانیان نمی بیند.

یهودی کامل نیست چون تورا نمی خواند -به کنیسا نمی رود -فرهنگ یهودی را دنبال نمی کند- از اسرائیل و سیستم سیاسی آن و بالاتر از همه پیشینه «والا تبار» یهودی خود خبر ندارد.

آمریکایی کامل نیست چون چشم و ابرو مشکی است -پدر و مادرش لهجه دارند یا انگلیسی نمی دانند -تبعه طبقه دوم یا پائین به حساب می آید و...و... پس می بینیم که، با نظراول فردی هستیم بی هویت -آدم بی هویت یعنی فردی فقدان شناسنامه، یعنی گم، که به حساب نمی آید.

وگرنه به حساب جامعه در کلیت آن می آید- زنده است، نفس هم میکشد. می خواهیم به این نسل یادبدهیم که فرزند توایرانی هستی.

چه پشتوانه مثبت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی ای را که ازقول کشوری که چندین قرن درآن زندگی کرده ایم، داریم که کوله بار و توشه راه او کنیم.

قتل عامهای دسته جمعی، تعصبها، خرافه ها، تبعیضها، دربدری ها و سردرگمی ها. من که تابحال شاعری غیر ازشاملو ندیده ام که برای یک یهودی شعر مثبتی گفته باشد.

توضیح: سعدی، شبستری، خاقانی، مولوی، باستانی پاریزی، هدایت، مجابی، بد گفته اند دیده ام بقیه هم نگفتنشان گویای احساشان است.

درمورد سیاسی، شما یهودی ای را سراغ ندارید که به فرزندانتان بگوئید به عنوان مشاور، وزیر، فرمانده، رئیس دانشگاه وغیره وغیره در کشور ایران گذشته وحال می تواند سرمشقی برای او باشد. قانون اساسی مشروطه هم که حق یهودی را بصورت شرم آوری ارائه کرده است که میدانید.

حال این یهودی میاید درکشوری -که یهودیان دیگر پیش از او- با دستمایه ای ازبینش ها و درک مفهوم واقعی یهودیت با ایجاد پلی مستحکم بین منافع یهودی بودن درکشورآمریکا - و اسرائیل ارتباطی مثبت و مفید برقرار نموده اند.

براین زمینه این نسل تازه وارد در دو دسته شکل میگیرد.

بقیه درصفحه ۲

בָּרוּךְ אַתָּה יְיָ, אֱ-לֹהֵינוּ מֶלֶךְ הָעוֹלָם,
אֲשֶׁר קִדְּשָׁנוּ בְּמִצְוֹתָיו, וְצִוָּנוּ:
לְהַדְלִיק נֵר חֲנוּכָּה.

Bo-ruch A-toh Ado-noi E-lo-hei-nu Me-lech Ho-olom A-sher Ki-de-sho-nu Be-mitz-vo-sov Ve-tzi-vo-nu Le-had-lik Ner Cha-nu-kah.

Blessed are You, L-rd our G-d, King of the universe, who has sanctified us by His commandments, and has commanded us to kindle the lights of Chanukah.





هواشناسی

وضع هوای دوستی درتمام ماه آینده آفتابی پیش بینی میشود و گاهی در ساعات اولیه روزبا مه صبحگاهی که زود برطرف می شود.

ابرهای تیره ناامیدی متراکم هستند و درجه حرارت شادی بالا خواهد بود.

لحظه ها پیار و باران اشک شوق را خواهد داشت.

درجه حرارت عشق همچنان بالا است.

میخائیل زند

یادگاری از ادبیات کهن

در ماه آپریل ۱۹۸۰ به دعوت سازمان «سیامک» و فدراسیون یهودیان آمریکایی پرفسور میخائیل زند به آمریکاآمد و سخنرانی در مورد «خمینی و آینده یهودیان ایرانی» ایراد نمود.

شرح حال مختصر پرفسور زند را برای آن دسته از دوستانی که با ایشان آشنایی ندارند رقم زدیم.

میخائیل بن اسحق زند به سال ۱۹۲۷ در شهر کامنتس - پودولسک واقع در جمهوری اوکرائیندر اتحاد شوروی متولد شد.

سال ۱۹۳۰ همراه والدین به مسکو آمده ساکن آرشهر گشت. در سال ۱۹۵۰ تحصیلات خود را در رشتهٔ فقه اللغهٔ ایرانی با مشخصا (درجات) اعلی به اتمام رساند. در سالهای ۱۹۵۱-۱۹۵۷ در شهر استالین آباد (دوشنبه) در آکادمی علوم جمهوری تاجیکستان مشغول پژوهش و در دانشگاه دولتی تاجیکستان مشغول تدریس در رشتهٔ ادبیات فارسی و تاجیکی و زبان عربی بود. در سالهای ۱۹۵۷-۱۹۷۲ پژوهش ادبیات فارسی را درانستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم اتحاد شوروی ادامه داده، اینچنین مدیر شعبه فقه اللغه و عضو هیئت تحریریهٔ مجلهٔ «خاورشناسی شوروی»: عضو هیئت تحریریه سری «یادگارهای ادب خاور» ویکی از ناشران مشاور دایرة المعارف ادبی شوروی بود.

در سال ۱۹۷۱ ساکن کشور اسرائیل و پرفسور دانشگاه عبری اورشلیم در رشتهٔ ادبیات فارسی و ادبیات تاجیکی شد. واکنون ریاست کرسی ایران شناسی دانشگاه مذکور را به عهده دارد.

میخائیل زند مؤلف متجاوز از ۱۵۰ اثر در رشتهٔ ایرانشناسی است که مهمترین آنها به طریق ذیل است.

۱- شاعار ابوعلی ابن سینا (۱۹۵۳، به تاجیکی)
۲- رباعیات عمر خیام (۱۹۵۵، به تاجیکی)
۳- نویسندگان تاجیکستان (۱۹۵۷، به روسی)
۴- ابوالقاسم لاهوتی (۱۹۵۷، به روسی)
۵- صاحبقران شاعری استاد رودکی (۱۹۵۸، به تاجیکی)
۶- شش قرن افتخار (۱۹۶۴ به روسی، ۱۹۶۶ به انگلیسی، ۱۹۷۳ به فارسی تحت عنوان نور وظلمت در تاریخ ادبیات ایران به ترجمهٔ حسین اسدپو پیرانفر)
۷- ترجمهٔ روسی بهارستان جامی (۱۹۶۴)
۸- ترجمهٔ روسی لطائف الطوائف علی صفی بن حسین واعظ کاشفی.
۹- مجلدات ۳-۴ فهرست نسخ خطی آکادمی علوم تاجیکستان (ناشر همراه عبدالغنی میرزایف، ۱۹۶۷-۱۹۷۰ به روسی)
۱۰- دو جماعت ایرانی زبان یهودی در جنوب اتحاد جماهیر شوروی، یهودیان بخاران و یهودیان داغستان (همراه مردخای آلتوور و مقرب پیخانسی، ۱۹۷۳، به عبری).

میخائیل زند، نور و ظلمت در تاریخ ادبیات ایران.
تهران، انتشارات پیام، ۲۵۳۶

دوستان ما در گروه فریبرز مطلوب (بنی بریت) با فعالیت های چشمگیر خود درصدد ایجاد ساختمانی برای جوانان میباشند.

ما با پشتیبانی کامل از این اقدام بزرگ از دوستداران خود درخواست داریم که در این راه به یاری آنان بپاخیزند.

سازمان یهودیان ایرانی مقیم کالیفرنیا (سیامک)

در جستجوی

بقیه از صفحه ۱

۱- دسته اول با آویزان شدن به سنتهای تصنعی ای که در کوله بارسفرش از ایران آورده سعی در برقراری نظامی پوسیده در جامعه را میکند که تا پایان عمرش با زور به نسل امروزی واگذار کند.

آداب و رسوم یکنواخت گول زننده ای که بقول ژان ژاک روسو، انسان را برده جبر تشریفات و ادبی می کند که معمول و مردم پسند است.

یعنی: «هیچکس جرأت نمی کند آن باشد که واقعاً است.»

در چنین محیطی طلاق روز افزون است، زیرا که «عشق» را معامله میکنند. مرد زیربار قرضی میرود که جاگواری را سوار شود که به زور قسطش را میدهد. تا به او زن بدهند. و زن خرواری از پولی را به خانه شوهر میاورد که خدا میداند با آن چه عیبی را بپوشاند.

مذهب خوب تفسیر نشده چنان مردم را گریزان میکند که واکنش غیرمتعارف آن یا عده ای را بشدت مذهبی میکند یا عده ای را بکل فراری.

سازمان های رهبری این افراد، فقط هستند که باشند.

درسازمان، بدون داشتن یک خط مشی و راه درست پارتی راه می اندازیم - روزنامه بیرون میدهیم، اعلامیه مذهبی به روش آخوندهای ایرانی پخش می کنیم، دید و بازدید میکنیم از مردم انتقاد می کنیم و خود خلافش را انجام میدهیم.

و دست آخر بعد از ده سال می بینند همانجایی هستیم که سیامک شروع به کار کرد. از اقلیتهای دیگر عقب افتاده ایم، فرزندانمان یک پل مثبت و محکمی بسوی آینده را با پشتوانه یهودی های آمریکایی ندارند.

وکیل نداریم، سناتور نداریم، مخترع نداریم.

«پول داریم - مقام نداریم»

و اینجا **کشور نفوذ مقام است** وگرنه نسل بعدی، بی نام و بی اثر ازبین میرود. پول به نفسه بدنیست. افراد ثروتمند جامعه باعث افتخار و سربلندی جامعه اند. خرج کردن پول نعمت خدادادی است.

چه پول مثل نفس میماند. داشتن آن لازم و پس ندادنش باعث خفگی میشود. ولی درمحیط این افراد کسی بخاطر اجتماع راه برنمی دارد.

دسته دوم، اهل خرد. اهل تمیز. واقف به حد انسان و یهودی بودن و به معنای کلمه عاشقند.

ادعای رهبری خلق ندارند، و در پی تغییر جهان نیستند. در پی تغییر جانند.

اینان نه کسانند که میخواهند به زور سنت را راکد نگه دارند و ما را خفه کنند. بلکه میخواهند با برخورداری از متانت، عزت نفس، اخوت، اعتماد به نفس این قوم نابود ناشدنی یهودی را به اعتلای شایسته خود برسانند.

ما توانسته ایم و می توانیم، دانشمند داشته باشیم. بیش از ۹۶ جایزه نوبل در دنیا به یهودیان تعلق داشته.

ما می توانیم دموکرات باشیم، کشور اسرائیل با داشتن بیشترین احزاب مختلف در کنیست دمکرات ترین کشور دنیاست.

ما می توانیم شجاع و باشهامت باشیم. گواه من نسل پیروزمند ارتش اسرائیل است.

ما می توانیم سیاستمدار شویم. به دیزرائیلی ها، کیسینجرها، سناتورها و نمایندگان پارلمانهای کشورهای دموکرات نگاه کنید.

ما می توانیم مرشد اجتماع، روشنگر راه، حامی فقیر، دستیار افتاده و اقلیتهای محروم باشیم. از سازمانهای غیر انتفاعی و پیشروان حقوق بشر بپرسید. مقالات مارتین لوترکینگ درمورد یاری یهودیان به جنبش سیاهان را مطالعه کنید.

کوتاه سخن آنکه:

بی هویت بودن یعنی نبودن یهودی ایرانی اینجا سردرگمی و بی هویتی خودش را میداند.

هان تا سررشته ز خود گم نکنی
خود راز برای نیک و بد گم نکنی
رهرو توئی و راه تو یی، منزل تو
هشدار که راه خود به خود گم نکنی.

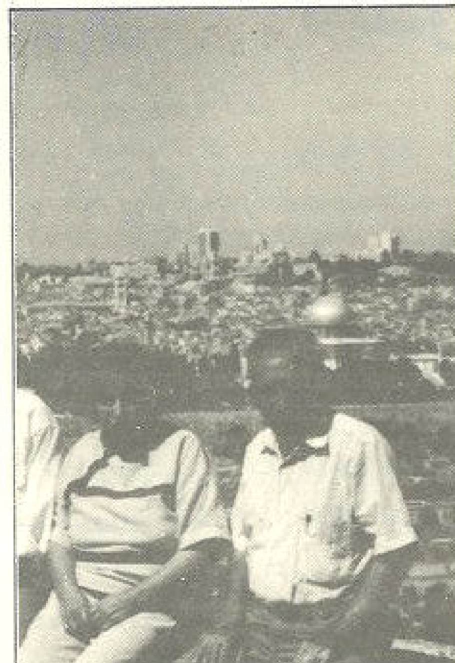
ما قوم برگزیده ایم. شایستگی برازنده بودن این لباس به ماست (به یاری اجتماع خود برخیزید. جوانان را جلو بیندازید) سکان رهبری ایرانی را در دست بگیرید. زیرا یهودی ایرانی از امکانات بیشتری از دیگر اقلیتهای ایرانی در این جامعه برخوردار است.

با برادر یهودی آمریکایی یکی شوید، بزرگ شوید، راهبر شوید.

آینده مال ماست. آینده ایرانی یعنی آینده یهودی ایرانی،

ما آینده ساز ایرانیان درغربتیم
و آینده ساز انسانهای آینده نیز.

به‌بهانه
پروازبی‌بر گشت مردی‌باگل سرخ



به‌بهانه‌پروازی بی برگشت مردی باگل سرخ سخن دارم.

آقاجان سیانی - پدر شایسته ابراهیم سیانی دوست - هم قبیله و یاور اولیه سازمان

برای آقاجان خودم،

برای آقاجان خودمان

چه، آقاجان من است و توست

آقاجان یکی ازماست.

یک یهودی، یک انسان وارسته، یک غربتی شهر فرشتگا ن

با کوله باری پر از خاطرات رنج و تحمل دردها که گاه به گاه به کنجی در گوشم میخواند. و با دیدی به وسعت یک پرواز بلند.

که تجسم زیبای آن را در فرزندانش می بینم

در ابی، منوچهر و اسحق

در پوران، گیتی، پری و ناهید.

و عزت زندگیش.

سرشار از عشق زندگی است. انگار دوباره ابی میهمانی داده و این مرد با شیطنتی بچه گانه، با صدای دورگه گیرایش با اندام نحیفش که چیزی از ابهت پدرانه اش کم نمیکند پابپا همراه سفرشبانه مان به صبح می شود.

با اینهمه پیشانیش را که برای خداحافظی میبوسیم از من حلال بود میطلبد، چون کهنم.

آقاجان خیلی بزرگ است. راضی به رضای خدا. عالم به علم یهود با همه فهم و دانشش یکبار ندیدم ملالغط یک مسئله بشود و جنجال برانگیزد. با این همه کمتر مجلس شیرازی بود که ولایتش را برای حرف آخر نپذیرند.

وقتی ازش جدا می شدیم رؤیا را با بوسه وداع میکند و نشانی هم قبیلگی اش را به رخش میکشد.

من جیبهایم راوارسی می کنم چه میدانسم درزمان باهم بودنمان یواشکی چند گل محبت در آن ها ریخته.

م در پشت سرمان عطر دعا میپاشد.

قاجان حال پدرم را میپرسد. دل نگران مادرم ست. در فقدان غمناک پدرم دلواپسی مادرم را دارد. هر صبح برای پدرم اشکاوا میخواند. یترسید من فراموش کنم. دل پرمحبتی دارد. دم را شرم زده میکند.

قاجان انسان دوست است انسان یهودی و یر یهودی نمی شناسد با آنکه درمقتضیات اجوانمردانه عمری داده.

ر صبح که به پیاده روی میرود دسته گل سرخی میچیند و درراه به دیگر همپایان مریکایی خود می بخشد برای این همه حبت شرقی طرفدارانی دارد که وجود نازنینش را در نبودنش بقول خودشان Miss میکنند.

پیکودلامیراندولا در سخنی در باب قدر و مقدار آدمی میگوید:

خدا به آدم گفت من ترا درمیانه عالم بدان سان قرار داده ام که حول و حوش خود را آسانتر ببینی و هرچه را در جهان هست تا اعماق بنگری. ترا بدانگونه آفریده ام که نه زمینی باشی و نه آسمانی، نه میرنده و نه نامیرا تا خود به آزادی، سازنده و ویرانگر خود باشی، می توانی تاحد حیوان فرو روی یا در هیاتی ربانی فرازآیی. تنها تو می توانی به آزادی اراده پرورش و گسترش یابی، باری شعله عالمتاب زندگی در دل تو زبانه می کشد.

آقاجان نه زمینی نه آسمانی صاحب اختیار زندگی سازنده فرزندانی چنین شایسته و خانواده ای چنین پرصفاست.

کسی را نمی شناسم که درقفای مردی این چنین سخی و بخشنده در راه پول و ترفند وحقه نامردی کلامی برعلیه اش سخن بگوید.

سفره نانش را بادیگران به کرات قسمت میکند. نان سفره را از آن خود نمی داند.

اعتقاد دارد خدای اوراهام آنقدر به من لطف دارد که میهمان مرا به غذای خودش به خانه من آورده که تنها نباشم.

به یاد ده شهید یهودی میافتم. ربای اکیبا را بخاطر میاورم که بخار تعلیم دادن غیرقانونی تورات محکوم به مرگ شد.

به فرمان سزار قرار شد تکه تکه های بدن او را با چنگال آهنین جدا کنند. جلاد از او خواست که آیا میخواهد که با شمشیر سرش را جدا کند که رنج نکشد. ربای اکیبا جواب داد من مرد جنگی نیستم بگذار از این لحظات که با تمام وجودم عشقم را به خدا اثبات‌مکینم لذت ببرم.

دوشنبه ۵ نوامبر ۱۹۹۰ آقاجان چون ربای اکیبا جان داد.

آقاجان جان داد وبرای همه ما آقا ماند و میماند.

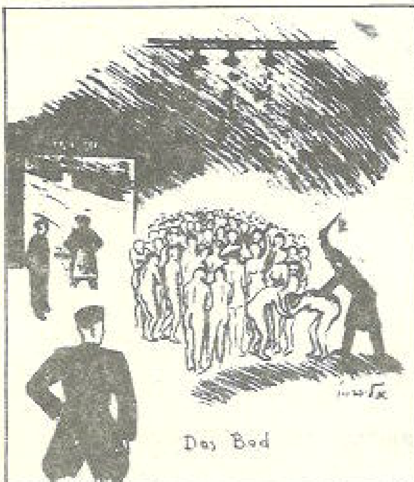
داریوش فاخری

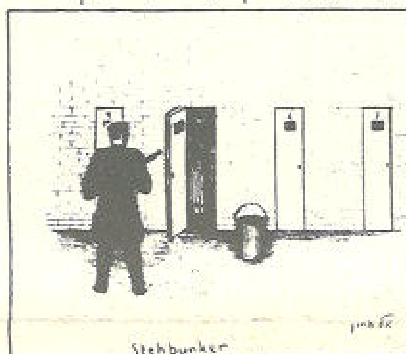
با گریه های شبانه

رودولف هس رئیس بازداشتگاه آشویتس در دادگاهی که برای محاکمه اوتشکیل شده بود چنین گفت:

«من تا اول دسامبر ۱۹۴۳، رئیس آشوئیس بودم و دست کم ناظر مرگ ۲،۵۰۰،۰۰۰ نفر انسان بودم که یا بوسیله کوره های آدم سوزی ویا در اطاقهای مسدود گاز کشته شده و ازپا درآمدند. و شاهد مرگ نیم ملیون دیگر بودم که بعلت گرسنگی یا بعلت امراض مختلف ازپا درآمدند وجمعاً سه میلیون نفر ازبین رفتند. از این عده فقط ۲۰،۰۰۰ نفرشان روسی وتوسط ورماخت تحویل شده بود. وبقیه کشته شدگان همه یهودیان هلند، بلژیک، فرانسه، لهستان، مجارستان، چکسلواکی، یونان، آلمان وچند کشور دیگر بودند.

تنها درتابستان ۱۹۴۴ در بازداشتگاه آشوئیتس یکجا ۴۰۰،۰۰۰ یهودی مجارستانی را بکام مرگ فرستادیم.»





امروز در کنار کنیسا رقص ملتم را تماشا کردم.

شب نبود - و ازدرون قبرها - گرد وغبار در هوا پراکنده می شد.

واز طرفی دیگر سر شیرخواران ازبدن جدا ومتلاشی میگردید.

مردگان درصدد قرائت تفیلا برآمدند ولی دهانشان باز نمی شد.

همه جا سکوت بود ونیستی - دنیا یکپارچه جماد شده بود.

گوئی دربوستان پر از گل وزیبای جهان. خاموشی مطلق ومرگبار سایه افکنده بود.

گوئی سرهای بدون تنه سرود شکست و نابودی میسرایند. وبدون نیرووقدرت، بدون خون وهستی ملت را برقص دعوت می کنند.



تاریخچه بیلان مالی و فعالیت های سازمان یهودیان

ایرانی مقیم شمال کالیفرنیا وابسته به سازمان سیامک

درنشستی که با آقای ناصر زاغی در لوس آنجلس داشتم درمورد فعالیتهای خود در دهه گذشته بامن صحبت میکرد با تیزهوشی و زرنگی که دراوسراغ داشتم احساس کردم قصد کناره گیری از فعالیتهای خود را دارد. ضمن اینکه این اعتقاد راسخ را دراو میدیدم که تشکیلات منظم تری برای شمال کالیفرنیا لازم میداند و شاید گسترش دادن جشن شانزدهم دسامبر به همین منظور بوده است.
باتوجه به سابقه فعالیت آقای ناصر زاغی در ایران و فعالیت او در دهه گذشته و آشنایی با قوانین و مقررات آمریکا که در سطح یک هوشمند فرزانه در این سرزمین میباشد، سازمان سیامک باتشکر از طرف همکیشان، معتقد است آقای ناصر زاغی وظیفه دارند نه تنها از فعالیت خود کناره گیری نکنند بلکه بیش از پیش بایستی با سایر اعضاء سازمان سیامک به فعالیت خود ادامه دهند. فعالیت های گذشته باتوجه به بیلان مالی که بدون هزینه های بالاسری بنظرتان میرسد باعث شگفتی است. ولی در شرایط حاضر با دامن گرفتن فعالیتها و درگیریهای مختلف، این سازمان بایستی آمادگی هزینه های بیشتر استخدام یک کارمند را پیدا کند تا بدین طریق با همکاری و همراهی یکدیگر مشکلات بیشتری را برای اعضاء سازمان در شمال ازمیان برداریم.
این سازمان دهسال قبل همزمان با تحولات ایران دربحبوحه مهاجرت ایرانیان به خارج با فعالیتهای جسته و گریخته با همت آقای ناصر زاغی با هزینه های شخصی بشکل غیر اداری در شهر پالتوآلتو شروع شد و تا ۲ سال باین ترتیب ادامه داشت.
درسال ۱۹۸۳ شب نشینی مجللی برای تجلیل از موسیقی دان بزرگ یهودی استاد مرتضی نی داوود ترتیب داده شد که درزمان حیات این موسیقیدان بزرگ یهودی ازاوتجلیل گردد.
همزمان با این شب نشینی
برای سازمان یافتن فعالیتها
بنابه الزام قانونی شدن و مقررات مالیاتی و مسئولیتهای مختلف و برای جلوگیری از هزینه های گوناگون با قبول کردن هدف های سازمان سیامک به سازمان سیامک وابسته گردید.
فعالیتهای این سازمان بیشتر
برای آشنا شدن مهاجرین باهم و گرفتن راهنمایی از سایر سازمان ها برای کمک و رفع اشکالات متقاضیان ترتیب برنامه های مذهبی روش هشانا و کیپور، کمک گرفتن از کنیسای مختلف بمنظور استفاده و احتیاجات ایرانیان برای منظورهای مختلف و غیره بوده است.
ذیلاً بیلان دقیق مالی جهت اطلاع درج میگردد. که باعث افتخار میباشد درسال گذشته کل اعانه ای که جمع آوری شده ۱۹۹۰۷,۷۰ دلار میباشد که جزئیات صورت هزینه ها باطلاع رسیده و مبلغ ۳۵۰۰ دلار به خباد وام داده شده و موجودی درحال ۸۳۲۸,۲۲ دلار میباشد.
هزینه های مختلف که دربیلان دیده نمیشود ازطرف هیئت مدیره سازمان داده شده و سازمان حتی الامکان سعی کرده بدون درگیری مالی و اعانه مشکلات خود را حل کند و بدیگران کمک کند.
هیئت مدیره سازمان درشرایط فعلی عبارت از سرکار خانم مینو شایسته و آقایان دکتر امیر زرنگار، خانی عسکری، ناصر زاغی، سعید سلیمانی، فرهاد زاغی، آلفرد کهن نیا، اسی جواهریان میباشد.
دراینجا لازم است از آقای فرهاد زاغی بعنوان معاون و منشی سازمان که مسئولیت کلیه امور اداری و حسابداری درتمام این مدت را بعهده داشته اند تشکر کنیم. سازمان بعد از مراسم شکرگزاری و تفیلای کیپور در کنیسای شهر پالوآلتو از کلیه اعضاء پذیرائی بعمل آورده که به هزینه شخصی فرهاد زاغی بوده و در بیلان منعکس نگردیده است.

داریوش فاخری

I. J. A. C.
Statment of Earnings and Expenses
For period Jan. 1, 1982 to November 15, 1990

Income:

Donations from Yom Kippur - 1982	691.08
Donations from Yom Kippur - 1983	3940.00
Donations from Yom Kippur - 1984	1064.62
Donations from Yom Kippur - 1985	729.00
Donations from Yom Kippur - 1986	3064.00
Donations from Yom Kippur - 1987	1254.00
Donations from Yom Kippur - 1988	2112.00
Donations from Yom Kippur - 1989	1420.00
Donations from Yom Kippur - 1990	650.00
Donations - Kol Emeth Construction	1760.00
Donations - Kol Emeth Construction	902.00
Donations for earthquake in Iran	350.00
Membership Dues	90.00
Miscellaneous Donations	1881.00
Total	$19907.70

Expenses:

Fundraiser	2322.45
Torahs	1510.18
Financial aid for a student	500.00
P.O. Box rental	117.00
Bank charges	111.59
Freight and Postage	55.00
Kol Emeth Construction	1760.00
Kol Emeth Construction	902.00
Rental of space for Yom Kippur	700.00
Earthquake in Iran	350.00
Total	$8328.22
Total Net Income	$11579.48

I. J. A. C.
Balance Sheet as of November 15, 1990

Assets:

Cash in bank	8383.78
Notes Receivable (Loan given to Chabad of Palo Alto)	3500.00
Total Assets	$11883.78

Liabilities:

Accounts Payable	304.30
Total Liabilities	304.30
Total Equities	$11579.48

لعنت

احمدشاملو
هوای تازه

درتمام شب چراغی نیست.
درتمام شهر
نیست یك فریاد.

ای خداوندانِ خوف انگیزِ شب پیمانِ ظلمت دوست!
تانه من فانوس شیطان را بیاویزم
در رواق هرشکنجه‌گاه پنهانی این فردوس ظلم آئین،
تانه این شب‌های بی‌پایان جاویدان افسون پایه‌تان را من
به فروغ صدهزاران آفتاب جاودانی‌تر کنم نفرین ـ
ظلمت‌آباد بهشت گندتان را،دربه روی من
باز نگشائید!

درتمام شب چراغی نیست
درتمام روز
نیست یك فریاد.

چون شبان بی‌ستاره قلب من تنهاست.
تاندانند ازچه می‌سوزم من، ازنخوت زبانم در دهان بسته‌ست.
راه من پیداست
پای من خسته‌ست.

پهلوانی خسته را مانم که می‌گوید سرود کهنهٔ فتحی قدیمی‌را.

باتن بشکسته‌اش
تنها
زخم پردردی به‌جامانده‌ست ازشمشیرودردی جانگزای ازخشم:
اشك می‌جوشاندش درچشم خونین داستان درد.
خشم خونین اشك می‌خشکاندش درچشم.

درشب بی‌صبح خود تنهاست.

از دزون برخود خمیده، در بیابانی که برهرسوی آن خوفی
[نهاده دام
دردناك وخشمناك ازرنج زخم ونخوت خود می‌زند فریاد:

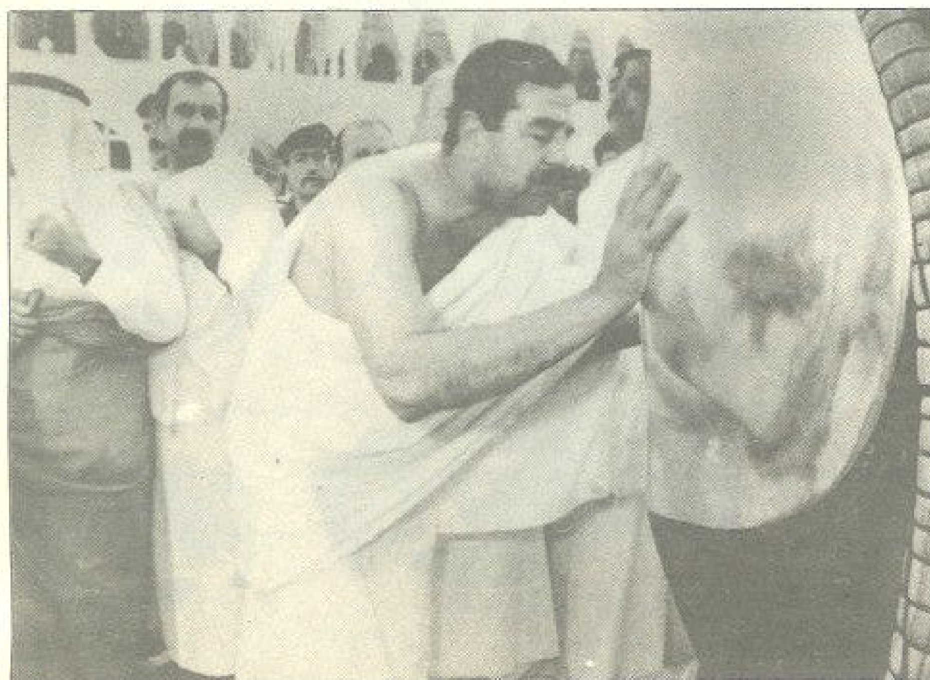
ـ درتمام شب چراغی نیست
درتمام دشت
نیست یك فریاد.

ای خداوندان ظلمت شاد!
ازبهشت گندتان مارا
جاودانه بی‌نصیبی باد!

باد تافانوس شیطان را برآویزم
در رواق هرشکنجه‌گاه این فردوس ظلم آئین!

باد تاشب‌های افسون مایه‌تان را من
به فروغ صدهزاران آفتاب جاودانی‌ترکنم نفرین!»





ترا من چشم در راهم

ترا من چشم در راهم شباهنگام
که می‌گیرند درشاخ تلاجن[1] سایه‌هارنگ سیاهی
وزان دلخستگانت راست اندوهی فراهم
ترا من چشم در راهم

شباهنگام . درآندم که برجا دره‌ها چون مرده ماران خفتگانند
درآن نوبت‌که بندد دست نیلوفر به پای سروکوهی دام
گرم یادآوری یانه ، من ازیادت نمی‌کاهم
ترا من چشم در راهم .

نیما



در خانه

شهرنوش پارسی پور

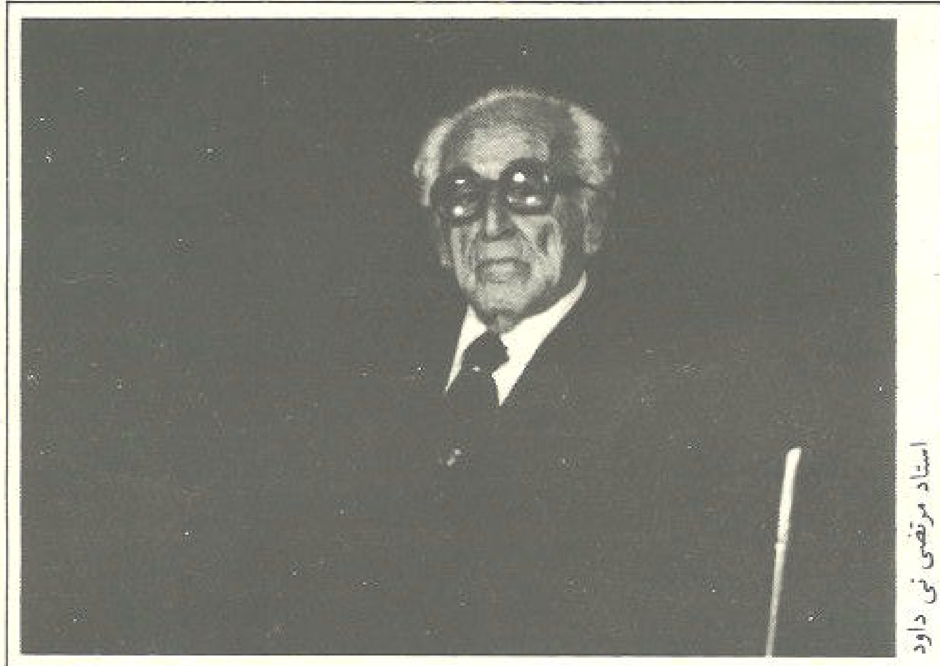
زن آخرین بادمجان را سرخ کرد و با سر چنگال آن را در تاوه نگاه داشت تا قطرات روغن در تاوه ریخته شود. گاز را خاموش کرد و اندیشید اگر شب زود بخواند صبح ساعت شش می تواند برود در صف بایستد و ازخیلی ها جلو بزند. اینطوری ساعت ده شاید هم یازده درخانه بود و می توانست چربی گوشت ها را آب کند، از صافی گذراند و برای سرخ کردن بادمجان های هفته های بعدی از آن استفاده کند.

بادمجان را در ظرف گذاشت. آخرین ظرفهای کثیف مانده را شست و در مایع ظرفشویی آب ریخت تا دوام بیشتری پیدا کند. اگر اتاق نشیمن را جارو می کرد و همه خانه را گردگیری کار دیگری نمی ماند که انجام بدهد و می توانست نیمساعتی پاهایش را به دیوار تکیه بدهد تا کوفتگیشان تسکین پیدا کند. از خیابان صدای آژیر آمبولانس می آمد. زن بی توجه بادمجان ها را در کیسه های نایلونی تقسیم کرد و در فریزر گذاشت، به طرف پنجره رفت تا هواکش را ببندد. درخانه روبرو مردی پنجه هایش را به دور گردن زن خانه قفل کرده بود و با شدت می فشرد. زن در تقلا به شیشه پنجره ناخن می کشید. زن فکر کرد شاید ناخن هایش دارد می شکند. هواکش را بست و پرده را جلو کشید و ازلای پرده دوباره نگاه کرد. به نظر میرسید مرد از خفه کردن زن دست کشیده و اکنون در عوض این لطف او را می زند. دست مرد مرتب به سروصورت زن می کوفت. زن ناله می کرد و صدایی از خود درنمی آورد. تلاش داشت پنجره را بازکند و خرده کاغذهایی را که در مشت داشت بیرون بریزد. مرد از دنبال زن خم شد و از پنجره به خرده کاغذها نگاه کرد. درصورتش هراس و تأسف یکجا خوانده می شد. حالا سرش را به درگاهی پنجره تکیه داده بود و با دست هایش جلوی چشم هایش را گرفته بود. ظاهراً گریه می کرد. صدای زنگ همسایه در آشپزخانه طنین انداخته بود.

زن پرده را انداخت، جارو را برداشت و به اتاق رفت. حواسش در پس خرده کاغذها بود. از خانه همسایه صدای همهمه خفه ای می آمد. زن دوباره به پشت پنجره آشپزخانه رفت و ازلای پرده نگاه کرد. کسی پشت پنجره نبود. کسانی در آن خانه بودند و صدای همهمه شان به گوش می رسید. زن برگشت و با سرعت مشغول جارو کردن شد و بعد خانه را گردگیری کرد. دوباره به آشپزخانه رفت. اندکی از غذای مانده ظهر را گرم کرد و خورد. ظرفها را شست و به تراس جلوی اتاق خوابش رفت. از حیاط صدای پامی شنید. زن همسایه را دید که چادربسر، همراه مردش و چند نفر دیگر در حیاط به سوی در می روند. دسته ساکتی بودند. زن به درون اتاق رفت تا چادرسرش کند و دوباره سرک بکشد که صدای بسته شدن در را شنید. دوباره به تراس رفت. دیوانهٔ محل در کوچه ترانهٔ عاشقانه ای را می خواند. از خیابان دوباره صدای آمبولانس می آمد و اینجا صدا بلندتر بود. زن به داخل خانه برگشت. به نشیمن رفت و پنجره حیاط خلوت را بازکرد. تکه های پاره کاغذ درحیاط پخش شده بود. کاغذها را جمع کرد و روی میز آشپزخانه ریخت. مدتی به آنها نگاه کرد. تای یکی از آنها را با انگشتان با احتیاط بازکرد. دو حرف «اط» را توانست تشخیص بدهد. مدتی با نوک انگشتانش روی میز ضرب گرفت و بعد کاغذها را در مشتش جمع کرد و در سطل آشغال ریخت. به حمام رفت، دندانهایش را شست، به اتاق خواب رفت، لباس خواب پوشید و خوابید. چشمهایش تازه گرم شده بود که دوباره از جا پرید. ساعت یک و نیم صبح بود. به آشپزخانه رفت و در آشغال ها جستجو کرد. خرده کاغذها را جمع کرد و درزیر سیگاری ریخت و آتش زد و مجبور شد سه بار زیرسیگاری را از خرده کاغذ پرکند. بار سوم زیرسیگاری ترکید. زن از صدای ترکیدن زیرسیگاری لرزید و دوباره صدای آمبولانس بلند شد. زن سوخته های کاغذ و زیرسیگاری شکسته را در داخل سطل آشغال ریخت. مدتی منتظر ماند تاجرقه ای به آشغالها نگیر.د به دستشویی رفت. دستهاي را شست و دوباره به رختخواب برگشت تاپنج و نیم صبح از خواب بیدار شود ●

مرغ سحر هنوز می خواند

آخرین بازماندهٔ اساتید بزرگ موسیقی کلاسیک استاد مرتضی «نی داود» درصد سالگی درگذشت. «نی داود» در آخرین مصاحبهٔ خود، گفته بود، «اگر روزی نتوانم ساز بزنم، می میرم.» در روزهای آخر عمر



استاد مرتضی نی داود

پیری و بیماری رابطه صمیمانه و دیر پای «تار و نی داود» را ازهم گسست. استاد این فراق را تاب نیاورد و در مرداد ماه ۶۹ در دیار غربت چهره درنقاب خاک کشید.

«مرتضی نی داود» در ۱۲۷۹ شمسی در خانواده ای در خانواده ای اهل ذوق و هنر و ادب چشم به جهان گشود. پدرش «بالاخان» نوازندهٔ ضرب بود. مرتضی خان از کودکی به موسیقی دل بست و اولین نغمه های مویقی را بدون استاد نواخت، پدر که استعداد و علاقهٔ او را دید، مرتضی را به دست «رمضان خان ذوالفقاری» که از شاگردان آقامیرزا حسینقلی خان بود، سپرد.

پس از دو سال «رمضان خان» نی داود را نزد استاد خود برد ونی داود نزد بزرگترین استاد آن زمان «میرزاحسینقلی خان» به آموختن تار پرداخت. بعدها، مرتضی خان جوان به مکتب استاد درویش خان راه یافت. گرچه که نت را بعدها از استاد صبا و استاد معروفی فرا گرفت.

بنابه توصیه درویش خان، مرحوم نی داود، درحین ساز زدن و تمرین وزنه ای به مچ دست راست خود آویزان می کرد و به همین علت قدرت مضراب نی داود را چکشی می خواندند و ازنظر نوازندگی مضراب چپ و راست مرتضی خان قوی و مساوی هم بودند. مضراب چپ و راست و ریز مرتضی خان نیز فوق العاده قوی و بدون نقص بود، از همه مهمتر آنکه مرتضی خان روی سیم بم شیوه ای خاص و بی همتا داشت.

مرحوم نی داود، قبل از جواب خواننده و در فاصله خیلی کوتاه روی سیم بم «واخوان» منحصر به فردی اجرا می کرد که همانطوری که اشاره رفت از ویژگیهای خاص شیوه نوازندگی او بود.

استاد نی داود در تکنوازی و بداهه سرایی چیره دست و با خواننده در هر نوع خواندن و تحریر همگام بود.

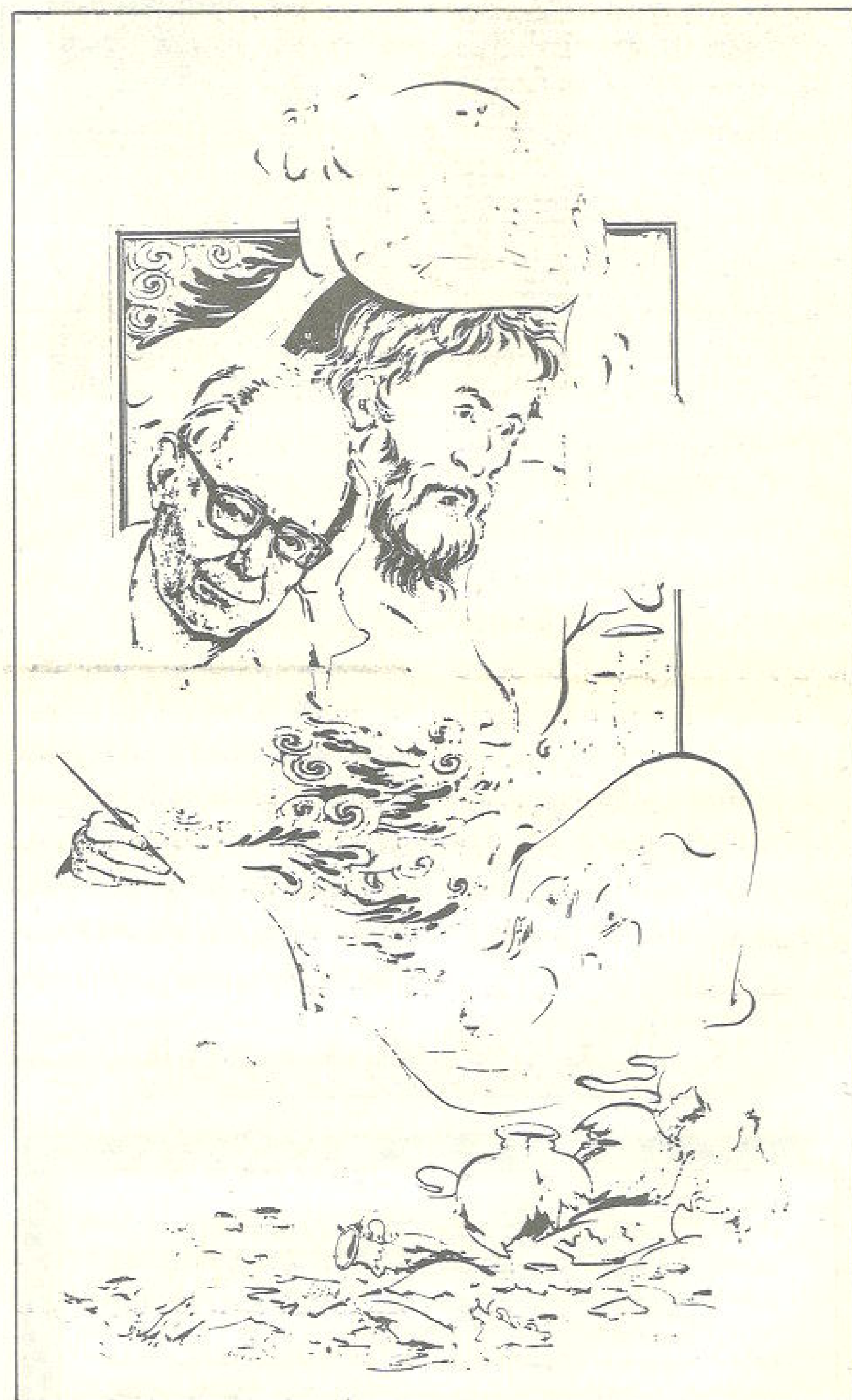
نقش استاد نی داود در موسیقی سنتی ایران را می توان در آهنگهای جاودانه ای نیز بازشناخت که از استاد به یادگار مانده است. نی داود به عنوان یک آهنگساز آثار بسیاری بر گنجینهٔ موسیقی ایرانی افزوده است. آهنگ «مرغ سحر» که براساس ترانه ای ساخته عارف قزوینی ساخته شد در تاریخ اجتماعی

بقیه در صفحه ۱۱

به مناسبت انتشار برگزیده آثار زاویه

بیاد رهرو پیر نیشابور

در یک روز تابستان امسال استاد محمدعلی زاویه یکی از استادان مسلم فن مینیاتور در تهران درگذشت. باخبر شدیم. بیاد و بزرگداشت استاد محمدعلی زاویه انتشارات اقبال اقدام به انتشار آلبوم ارزنده ای از آثار استاد زاویه نموده است. زمان را مغتنم دانسته به شرحی از احوال استاد می پردازیم. مردی که رهرو پیر نیشابور، خیام بزرگ بود.



به سال ۱۲۹۱ خورشیدی دریکی از خانواده های تهرانی پسری چشم به جهان گشود که بنابود روزی خالق چشم نوازترین مینیاتورهای ایرانی باشد.

استاد محمد علی زاویه از شش سالگی نزد هادی تجویدی ـ که از استادان مسلم فن به شمار بود ـ به فراگرفتن نقاشی مینیاتور پرداخت و از همان زمان در زمرهٔ شاگردان برجستهٔ آن استاد گرانمایه قرار گرفت، به گونه ای که در هفده سالگی شخصاً در مدرسهٔ هنرهای زیبا به تعلیم شاگردان و تدریس فنون نقاشی به آنان مشغول گشت. زاویه با الهام گیری و تأثیر پذیری از شیوهٔ نقاشی دوران صفویه و روش استاد هادی تجویدی و به مدد استعداد خود درزمینه به کار گرفتن ظرافت و پرداخت دقیق و شگفت انگیز درفن قلمگیری و نیزانتخاب درست رنگ واستفاده از طلا و نقره آثاری آفریده است که وی را به نحو بارز و برجسته ای از عموم هنرمندان معاصرش متمایز می سازد.

از آثار زاویه نمایشگاه های بزرگی درنقاط مختلف جهان تشکیل شد و بدین وسیله آوازهٔ هنرمند موصوف مرزها را درنوردید و از وی یک چهرهٔ شناخته شدهٔ جهانی به وجود آورد، بطوری که در سفری که هنرمند ما برای برگزاری نمایشگاه آثار خود به انگلستان کرد، مورد استقبال رسمی دولت بریتانیا قرار گرفت و سران وقت آن کشور با اهداء هدایا و مدالها و پلاکهای متعدد، وی را مورد تحسین و تشویق فراوان قرار دادند. وی در نمایشگاه بروکسل به اخذ مدال طلا نایل آمد. آثار زاویه غالباً در موزه های ایران وانگلستان نگاهداری می شود.

کارهای ارزنده ای که در زمینه تذهیب و مینیاتور از استاد به جای مانده است، سهم ارزنده و والای این چهرهٔ راستین هنر ایرانی را درتاریخ مینیاتور و تذهیب نشان می دهد.

از خصوصیات بارز استاد درنقاشی، دقت بسیار در تکامل و پرداخت قوی چهره است. وی بنابه سفارش وزارت فرهنگ و هنر پرتره های بسیاری از سران کشورهای شرکت کننده درجشن های ۲۵۰۰ ساله رسم کرد که هریک درحد خود شاهکاری ارزنده به شمار می رود. دراغلب آثار زاویه نه تنها پرسپکتیو مقامی بلکه پرسپکتیو اصولی نیز تا اندازه ای رعایت شده است.

استاد محمدعلی زاویه در آغاز کار به تهیهٔ تصاویر مرغ و گل و سپس به تذهیب علاقه ای بسیار نشان داد و دراین دو زمینه آثار برجسته ای از خود به جای گذاشت. وی سپس کار خود را به مینیاتور کشاند و باتوجه به استعداد سرشاری که در مورد هنر تذهیب و گل و مرغ داشت، دراین زمینه نیز منتهای دقت و ظرافت را ازخود نشان داد. ظرافت و دقت زاویه درتصاویر مینیاتورش برهمهٔ معاصران وی می چربید.

بهترین آثار استاد محمد علی زاویه درزمان اشتغالش در وزارت فرهنگ و هنر خلق شد.

زاویه عرضه داشت نقاشی های خود را به عموم مردم از استودیوی واقع در پاساژ اقبال در خیابان شاه آباد تهران شروع کرد، اما هیچگاه حاضر نشد مجموعهٔ آثارش در دیوان شعری یا کتابی چاپ شود، زیرا عقیده داشت که با انجام چنین کاری، آثار وی دیگر نه کارهای هنری، بلکه آثاری تجاری خواهد بود.

از برجسته ترین شاگردان راستین استاد زاویه می توان استاد صندوقی و استاد عباس شیرازی را نام برد که هر دو در زمرهٔ استادان مسلم نقاشی معاصر قرار دارند و آثار ارزنده ای به وجود آورده اند.

اما اکنون زاویه دیگر درمیان ما نیست. وی در همین سال ۱۳۶۹ با سکتهٔ قلبی و به سبب عفونت خون درگذشت و با مرگ او جهان هنر چهرهٔ ارزنده و بی همتایی را از دست داد که چکیدهٔ هنر نقاشی و مینیاتور ایرانی و اعتلاء دهندهٔ آن بود و اسباب سرفرازی و عزت و آبروی ایران و ایرانی درجهان، بنابراین انتشار مجموعه ای از آثار وی مناسبتی موجه دارد که عبارت است از بزرگداشت یک هنرمند برجسته و سرشناس ایرانی ●



واحه‌ای در لحظه

به‌سراغ من اگر می‌آیید،
پشت هیچستانم.

پشت هیچستان جایی است.
پشت هیچستان رگ‌های هوا، پر قاصدهایی است
که خبر می‌آرند، از گل واشدهٔ دورترین بوتهٔ خاك.
روی شن‌ها هم، نقش‌های سم اسبان سواران ظریفی
است که صبح
به‌سر تپهٔ معراج شقایق رفتند.
پشت هیچستان، چتر خواهش باز است:
تا نسیم عطشی در بن برگی بدود،
زنگ باران به‌صدا می‌آید.
آدم اینجا تنهاست
و در این تنهایی، سایهٔ نارونی تا ابدیت جاری است.

به‌سراغ من اگر می‌آیید،
نرم و آهسته بیایید، مبادا که ترك بردارد
چینی نازك تنهایی من.

مادران کوچک تنهائی

۴۰ درصد دختران آمریکائی قبل از رسیدن به سن ۱۴ سالگی باردار می‌شوند.

باروخ بروخیم



همه ساله بیش از یک میلیون دختر جوان و نوجوان آمریکایی بین سنین ۱۴ و ۱۹ سالگی باردار میشوند. معمولاً ۴ تن از هر پنج تن دختران متاسفانه قبل از گذراندن مراسم ازدواج باردار میشوند که وضع اجتماعی آمریکا را بوضع فسادآمیزی کشانده است. تعداد زیادی از این دختران نوجوان درعنفوان جوانی و حتی سی هزارنفر درسنین کمتر از ۱۵ سالگی باردار میشوند. اگر این بی بندوباری در اجتماع آمریکا ادامه یابد چهل درصد دختران آمریکایی قبل از رسیدن به سن ۱۴ سالگی باردار میشوند و زندگی رنج آور و نامناسبی برای بقیهٔ زندگی خود فراهم می نمایند

بارداری نوجوانان همواره درتمام جوامع بیش و کم دیده می شود و درتمام ادوار تاریخ وجود داشته است ولی وضع بخصوص آزادی سکس در آمریکا وضع بارداری نوجوان آمریکایی بسیار بغرنج شده و مسائل بسیار دشواری برای جامعهٔ آمریکا بوجود آورده است که درنتیجه ۵۰ درصد ازدواجهای آمریکایی نیز به طلاق و جدایی منجر میگردد و تعداد زیادی حتی از ازدواج رو برگردانده و تنها زندگی می‌نمایند. بنابه آماری که بدست آمده هشتاد و چهاردرصد افراد آمریکایی مسئله بارداری نوجوانان را یک مسئله بسیار جدی ملی شناخته اند. مطالبی که در رسانه های گروهی دیده می شود مبین اهمیت این مطلب می باشد. در بعضی از استانها فرمانداران دستور برقراری کلاسهای آموزش امورجنسی را در مدارس دولتی صادر نموده و منع فروش قرصهای ضد بارداری را لغو نموده و یک میلیون دلار برای استخدام مشاورین امورجنسی در مدارس تخصیص داده اند و در ضمن پدران و مادران دختران باردار خود را در تامین مخارج نوزاد خود مکلف دانسته و آنها را مسئول نگهداری نوزاد اعلام داشته اند. در لوس آنجلس مقامات مسئول آموزشی درنظر گرفته اند که یک کلینیک افتتاح کنند تا به دانش آموزان آموزش کافی در باره بارداری و طرز استفاده از قرصهای ضدبارداری داده شود. تا آنجا که اطلاع حاصل شده تا بامروز نه مدرسه باین عمل دست زده اند و انتظار میرود که بتدریج سایر مدارس نیز باین دسته بپیوندند. اقدامات شدید و سریع مقامات مسئول اهمیت مسئله بارداری زودرس نوجوانان دختر را باثبات میرساند. بنابه تحقیقاتی که بعمل آمده فقط نیمی ازجوانان که قبل از سن ۱۸ سالگی بچه دار میشوند موفق به ادامه تحصیلات دبیرستانی خود میشوند درحالیکه افرادی که بارداری را به تاخیر می اندازند ۲۶ درصد آنان به تکمیل تحصیلات دبیرستان خود موفق میشوند. بطور متوسط درآمد دختران باردار نصف دختران غیر باردار می باشد و هفتاد و یک درصد زنانی که سنشان کمتر از ۳۰ سال است و کمک خانوادگی دریافت می کنند اولین نوزاد خود را درحین نوجوانی بدنیا آورده اند. فرزندان این دختران بیش از سایر بچه ها مریض می شوند و درصد تلفات درمیان این قبیل نوزادان بیشتر از سایرین است. تعداد زیادی از این بچه ها بعلت عدم مراقبت کافی در دوران زندگی خود و در ایام طفولیت درخطر تجاوز جنسی قرار میگیرند و مسئولیت انحراف این افراد بعهدهٔ پدران و مادران غیر بالغ است که در بوجود آوردن آنها مسئول بوده و نتوانسته اند از آنان مراقبت کافی بعمل آورند. براساس مطالعاتی که به عمل آمده هشتاد و دو درصد نوجوانانی که درسنین ۱۵ سالگی باردار می شوند همان دختران مادرانی هستند که آنان نیز قبل از رسیدن به سن قانونی ازدواج، باردار شده اند و درمیان افرادی که درشمار افراد فقیر بشمار می آیند و درنواحی پست و محلات فقیرنشین زندگی می کند. تقریباً نیمی از زنان سیاه پوست قبل از رسیدن به سن ۲۰ سالگی باردار میشوند. بارداری درحین نوجوانی بین سنین ۲۵ الی ۱۹ سالگی در سیاه پوستان دو برابر زنان سفیدپوست می باشد. از این هم وحشتناکتر نوددرصد بچه های سیاه پوست از این گروه مادرانی هستند که قبل از رسیدن به سن ازدواج باردار شده اند و اکثریت این اطفال بدون شناختن خانه پدر خود با صرفه جو یی کامل زندگی می کنند. متاسفانه معلوم شده است که آمریکا بزرگترین درصد نوجوانان باردار را دارا می باد. پس از آمریکا سوئد، هلند، فرانسه، کانادا و انگلیس ممالکی هستند که تعدادی نوجوان باردار دارند. درحالیکه سیاهان آمریکا بزرگترین درصد نوجوانان باردار را دارامی باشند و مقام اول را احراز می نمایند. حاملگی میان سفیدپوستان آمریکایی دو برابر دختران انگلیسی و ۶ برابر دختران آلمانی است.

موضوع حاملگی دختران نوجوان عوارض و گفتاریهای جنسی از قبیل سقط جنین و مصرف قرصهای ضدبارداری، آموزش روابط جنسی در مدارس و اشکالات دیگری از قبیل طلاق، فقر وغیره را در بر داشته است.

درگذشته (۲۰ الی ۳۰ سال قبل) اگر احیاناً دختر جوانی به برقراری روابط جنسی قبل از ازدواج اقدام می نمود احتمال قوی میرفت که پس از مشهود شدن امر مراسم عروسی وی به عزا تبدیل شود و دختر با شلیک یک تیر از پا درآید. گاهی دختر موضوع بارداری خود را مخفی نگاه میداشت ولی پس از وضع حمل بچه خود را به مراکز نگاهداری اطفال میسپرد و هیچگاه درحافل و مجالس صحبتی از آن درمیان نمی آورد. سقط جنین هم تا سال ۱۹۷۳ غیرقانونی و دسترسی برآن غیر ممکن بود. ولی امروزه تمام این اصول اخلاقی و اجتماعی تغییر کرده است. امروز اگر دختری قبل از رسیدن به مرحله ازدواج باردار می شود یا به سقط جنین تن درمیدهد (۴۵ درصد دختران باین عمل اقدام می نمایند) و باحتمال بیشتری مادر بچه را حفظ میکند و به مراقبت از وی بدون اجرای مراسم ازدواج ادامه میدهد یا به ازدواج با پدر نوزاد تن میدهند. ولی معمولاً این قبیل ازدواجها پس از مدتی کوتاه به طلاق ختم می شود. در سال ۱۹۵۰ درحدود ۱۵ درصد از نوزادان دختران نوجوان بدون اقدام به ازدواج قانونی و بطور

بقیه در صفحه ۱۲

پشت کلام الله اکبر

پشت و خنجر



امروز هم مثل همیشه میتوان صدای الله و اکبر را در مساجد، شهرکها و مناطق مسلمان نشین اسرائیلی شنید. اما متأسفانه بافرقی نگران کننده. آوای الله و اکبر که در مواقع اذان، قلب و روح هر شنوندهٔ آزاده ای را بدنیای زیبای روحانیت نزدیک میکرد و خدا را با تمام صفات بزرگ کریم و رحیمش درجان دل هر انسانی نمایانتر مینمود و ندای طلب صلح و آرامش را بگوش جهانی میرسانید اکنون متأسفانه همان دو کلمهٔ جاودانی الله و اکبر با ماموریتی بس سهمگین و وحشت آور با چهره ای بس کریه و با صفاتی بس ناشایست وسیله انتقامجویی و خاموش کردن آتش عقده های چهره های شناخته شده ای گردیده که در طی تاریخ ۱۴۰۰ سالهٔ اسلامی بارها با بکارگرفتن نامناسب آن باعث کشتارها، قتل ها و خانمان براندازیهای بی شماری بوده اند.

همانگونه که از طریق وسائل ارتباط جمعی آگاهی یافته ایم بتازگی نوعی عملیات تروریستی ضد یهودی (البته در پوشش کا ذب آزاد کردن سرزمینهای اشغالی) توسط مسلمانان افراطی وابسته به گروه های **حماص** و یا **احوان المسلمین** و یا **جهاد اسلامی** نسبت به افراد غیر نظامی اسرائیلی (یهودی) انجام گردیده که متأسفانه مسیری را که میرفت براه حل مناسبی برای رفع مشکلات خاورمیانه بیانجامد متوقف ساخته و آنرا به بی راهه رُعب و وحشت بکشاند.

هفته گذشته بالاخره محاکمهٔ یکصد تن مسلمان افراطی مقیم اردوگاه فلسطینی **البوریج** در یک دادگاه نظامی اسرائیلی در منطقه غزه بجرم سنگسار کردن و سوزاندن یک سرباز ذخیره اسرائیلی بنام زنده یاد **امنون پومرانچ** در سپتامبر گذشته بپایان رسید.

دادستان این دادگاه نظامی در گزارش خود وقوع این حادثه را بین ساعت ۹ تا ۱۰ روز بیستم سپتامبر ذکر کرده است باین مضمون که سرباز ذخیره نامبرده هنگامیکه بااتومبیل شخصی خود بطرف تل آویو حرکت مینموده براثر اشتباه از مسیر خود منحرف گردیده و وارد اردوگاه البوریج میشود. بعد از پیمودن چهارصد متر بعد از آنکه اتومبیلش مورد اصابت چند سنگ پرتاب شده قرار میگیرد آنرا متوقف ساخته تا با یافتن مسیری تازه خود را از مهلکه ای که بتدریج با افزون شدن افراد بیشتری با سنگها و پاره آهنها و بلوکهای سیمانی در دست که بطرف او می آمده اند خود را برهاند. ولی افراد اردوگاه وی را از هر طرف محاصره نموده و مجبورش میکنند که بداخل اتومبیل خود بازگردد دراینحال یکی از چهارتن متهمین اصلی این رویداد بنام (زوهیر صلاح انیس) با دیگر متهمین این پرونده بعد از مطمئن شدن از اینکه اتومبیل اسرائیلی است با پرتاب کردن سنگ بطرف اتومبیل به وی نزدیک گردیده اند.

طبق شهادت بازجوئی شدگان درحالیکه سرباز نامبرده (که لباس غیرنظامی بتن داشته) با التماس از آنها میخواهد که جانش را برهانند متهم دیگر بنام (احمد سعید محمود دمونا) الله و اکبر گویان با پرتاب دو بلوک سیمانی که هر کدام به وزن ۱۵ کیلوگرم بوده بطرف وی نامبرده را از ناحیه سینه بشدت مجروح نموده و با تشویق دیگران به سنگسار کردن وی میپردازد. در این حالت جمعیت حاضر نیز الله و اکبر گویان وی را سنگسار نموده و او را بطرز فجیعی از پای درمیآورند.

بعد از آنکه مطمئن شدند که فرد نامبرده جان بجان آفرین تسلیم نموده محمود دمونا از باک، بنزین خارج کرده آنرا بدست احمد شاشونا میدهد تا بر سرو روی آن شهید بپاشد و متهم دیگر بنام رامی مصلح مسئول پاشیدن بنزین برروی اتومبیل میگردد آنگاه «دمونا» تکه پارچه ای را آتش زده از طریق «رامی مصلح» به احمد شاشونا میدهد تا آنرا بداخل اتومبیل بیاندازد آنان اتومبیل را باسرنشین آن بآتش کشیدند و دل امامان و موذنین خود را الله و اکبر گویان خنک نمودند. در چند ماهه اخیر وقوع اینگونه حوادث که از طرف مخصوصاً جوانان نابالغ مسلمان که ناگهان الله و اکبر گویان بطور غیرمنتظره از پشت سر برهگذران یهودی با استفاده از کارد، خنجر، دشنه و قمه حمله کرده و باعث قتل و یا مجروح گردیدن آنان شده اند رو بفزونی نهاده است. اینگونه حملات که مستقیماً براثر توصیه و تحریک رهبران مذهبی متعصب اسلامی در کلاسهای مدارس و یا مراسم نمازهای دستجمعی در مساجد بوقوع میپوندند مسئولین امنیتی اسرائیلی را بشدت نگران آن ساخته که این مسئله رنگ مذهبی بخود گرفته و باعث آن گردد که افراطیون مذهبی یهودی نیز درمقام مقابله بمثل برآمده و با بکارگرفتن اسلحه در پی انتقامجویی برآیند. بطوریکه از اسرائیل گزارش میرسد رقم خرید و فروش اسلحه گرم بین افراد عادی بشدت رو بفزونی است و هر یهودی اسرائیلی با خرید اسلحه شخصی و حمل آن در پی آن است که با دیدن هر حرکت مضنونی از یک چهره غیر اسرائیلی مشکوک، بدون تأمل به وی شلیک نماید. هفته گذشته براثر حمله چهار نوجوان عرب که الله و اکبر گویان با دشنه و چاقو بجان مسافرین یک اتوبوس شهری اسرائیلی افتادند و دختر جوانی را به قتل رسانیده و سه نفر دیگر را بشدت مجروح نمودند و حادثه سرباز مصری که از مرز گذشته و الله و اکبر گویان با مسلسل بجان مسافرین توریست یک اتوبوس افتاد و باعث قتل و مجروح شدن عده ای گردید اکنون هر شهروند اسرائیلی خود را آماده مقابله با اینگونه حوادث نموده است. آنچه که مقامات امنیتی و پلیس و کادر قضائی اسرائیل را نگران ساخته آن است که شهروندان عصبانی و نگران اسرائیلی که میدانند طبق قوانین قضایی عالی اسرائیل مجازات اعدام در اسرائیل وجود نداشته و حداکثر مجازات برای یک قاتل صغیر بیش از چند سال زندان نیست، خود در پی اجرای حکم اعدام آن شخص برآیند و با این عمل دوباره افکار جهانی را که توسط پترودلارهای عرب براحتی خریداری میشود توسط رسانه های خبری تلویزیونی غربی و شرقی برضد دولت و ملت اسرائیل برانگیزانند.

الله اکبر کلامی که نشان دهنده صفات بزرگ خداوند است این روزها وسیله انتقامجویی و خاموش کردن عقده های چهره های شناخته شده ای گردیده است.

بااین وجود مقامات امنیتی و قضایای اسرائیل شکیبانه در پی تدابیری چون استفاده مجدد از قانون اخراج آشوبگران از اسرائیل که مدتی بعلت مخالفت احزاب افراطی آزادیخواه اسرائیلی متوقف شده بود، مسدود کردن درب خانه های آشوبگران و یا عدم اجازهٔ کاربآنان جلو اینگونه اعمال را بگیرند ولیکن متأسفانه با شناختی که از روحیه و طرز فکر مسلمانان افراطی که کورکورانه بامید رفتن به بهشت یا آویزان کردن کلیدی برگردن خود دست به هر اقدام احمقانه ای میزنند موجود است. شاید تنها راه مقابله با آنان استفاده از روشهایی باشد که منجر به ازهم گسیختگی اجتماعی گردد که جان بی گناهان بیشماری را بخطر بیاندازد.

با سوء قصد بجان مرحوم شادروان **هاراو کهنا** پای این گونه اعمال وحشیانه ضد یهودی به مرزهای خارج از اسرائیل کشانده شد و یهودیان غیر اسرائیلی هم مورد تهدید قرار گرفته اند. در پی بازجویی از قاتل کهنا توسط پلیس فدرال از وی لیستی بدست آمد که نام رهبران یهودیان غیراسرائیلی آمریکایی را دربرداشت که قاتل مزبور با همکاران خود درصدد سوء قصد بجان آنان نیز بوده اند.

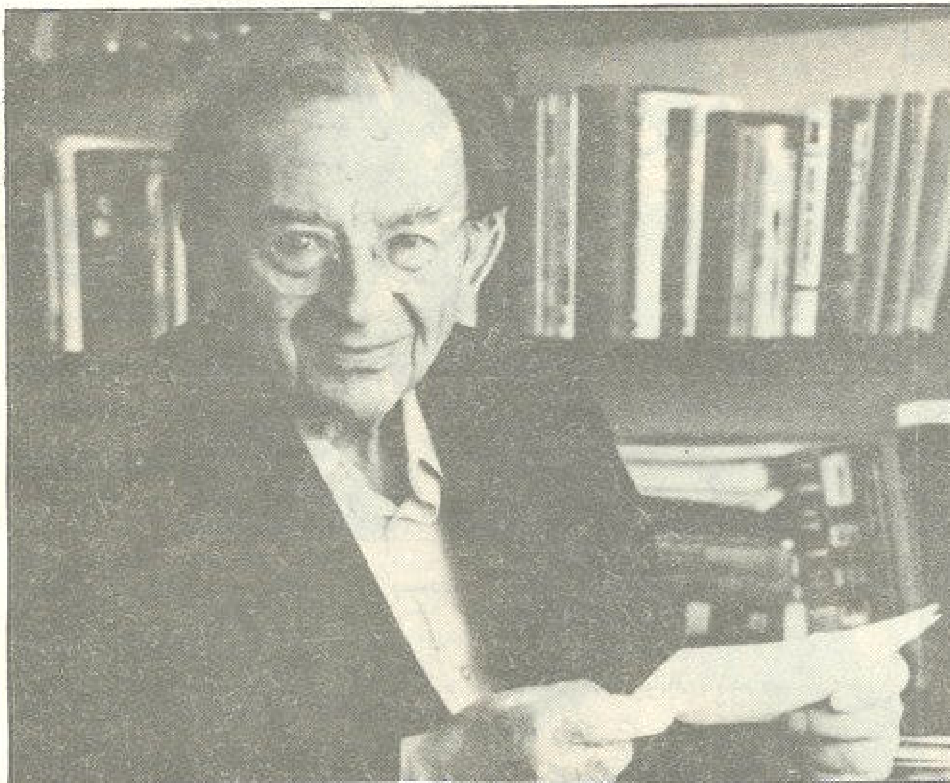
از این نظر ارگانهای منظم یهودی مانند «جی. دی. ال» و «بنی بریت» وسایرین با اخذ تدابیر تازه ای بمنظور جلوگیری از اینگونه رویدادهابرآمده اند که یک نمونه از آن حمل و استفاده از سلاح گرم و استخدا م محافظین دائمی میباشد. با نگرشی کوتاه بآنچه که میگذرد هر ناظر هوشیاری را متوجه این نکته

بقیه در صفحه ۱۱.

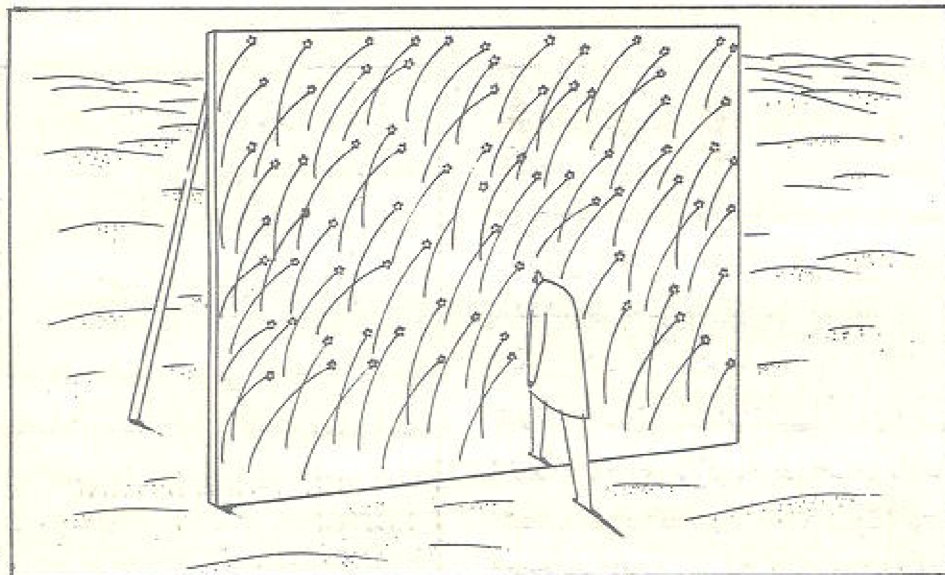
زبان از یاد رفته

نوشتهٔ اریک فروم

ترجمهٔ دکتر ابراهیم امانت



اگر قابلیت اعجاب انسان را سرآغاز دانش او تلقی کنیم، تعریف غم انگیزی برای دانش بشر امروزی به دست می آید. چون هرقدر سطح سواد، اطلاعات عمومی و تعلیم و تربیت جهانی را بالا و رضایتبخش تلقی کنیم، اذعان به یک نکته لازم است و آن اینکه متأسفانه امروز انسان قابلیت اعجاب و حس استفهام خویش را از دست داده است.
این روزها چنان تصور می رود که پرده از همهٔ مجهولات علمی برداشته شده است، و اگر خود ما جواب مشکلی را ندانیم حتماً متخصصی وجود دارد که کارش این است که آنچه را ما نمی دانیم به خوبی می داند. براستی سئوال کردن و اقرار به ندانستن، امری کاملا خجالت آور تلقی شده و دلیلی برحقارت عقلی انسان به شمار می رود. حتی کودکان امروزی نیز کمتر در شگفت می شوند، یالااقل می کوشند اعجاب خویش را از انظار دیگران مخفی کنند. هرقدر سن ما افزوده می شود به همان نسبت از درجهٔ قابلیت در شگفت شدنمان کاسته می گردد و به نظرمان بسیار مهم می آید که جواب صحیح هر مشکلی را در دست داشته باشیم. سئوال صحیح را پرسیدن، در مقایسه بی اهمیت درنظر گرفته می شود.
همین طرز فکر باعث شده است که یکی از مبهم ترین و غامض ترین پدیده های حیاتی خود یعنی «رؤیا» رانادیده گرفته و در مورد آن دچار اعجاب و یا استفهام نشویم. رؤیا برای همهٔ ما وجود دارد و گوانیکه هیچکدام آن را درک نمی کنیم معهذا رفتارمان طوری است که گویی در هنگام خواب هیچ واقعهٔ عجیب و جالبی برایمان روی نداده باشد. واقعه ای که حداقل در مقایسه با فعالیت روانی ارادی و منطقی ما در هنگام بیداری کاملا عجیب به نظر می رسد.
در هنگام بیداری همه فعال هستیم، با پیروی از منطق مشتاقانه سعی می کنیم خواسته های خود را تأمین کنیم. کار می کنیم، مشاهده می کنیم، اشیاء خارجی را احتمالا نه آنچنان که هستند بلکه لااقل به طریقی که استفاده می شود، می بینیم. با این همه، قدرت تخیل و تصور خویش را ازدست داده ایم. بندرت - بجز در مورد کودکان و شعرا - نیروی تصور ما پا را از تقلید یا تکرار داستانها و وقایعی که بخشی از تجربهٔ فعلی خودمان هستند، فرارت می نهد. در کار خود موفق ولی تا اندازه ای بیروح و کدر هستیم. دامنهٔ مشاهدات روزمرهٔ خویش را «واقعیت» تلقی می کنیم و از «واقع بینی» زیرکی خود در بکاربردن آن احساس غرور می کنیم.
هنگامی که به خواب می رویم چشممان به دنیای دیگری بازمی شود: دنیای رؤیاها. در اینجا داستانهایی می سازیم که هیچگاه اتفاق نیفتاده و گاهی سابقه ای از آنها نیز در واقعیت وجود ندارد. گاه خود را به صورت یک قهرمان و گاه به صورت شخصی شریر و بد زات مشاهده می کنیم، گاه زیباترین صحنه ها به نظرمان رسیده ما را به شدت خوشحال می کند و گاه کابوس وجودمان را به اعماق دره های وحشت پرتاب می کند. ولی در رؤیا هرنقشی بازی کنیم، می دانیم که نویسندهٔ داستان وتنظیم کنندهٔ صحنه های آن جز خود ما کسی نیست. آخر این رؤیای خود «ما» ست.
بیشتر رؤیاهای ما یک صفت مشترک دارند و آن اینکه از قوانین منطقی هنگام بیداری پیروی نمی کنند. مقولات زمان و مکان در رؤیا نادیده گرفته می شود. مردمانی را زنده می بینیم که سالها قبل مرده اند، وقایعی را که مدتها پیش اتفاق افتاده است در زمان حال تماشا می کنیم، یا دو واقعه را می بینیم که همزمان رخ می دهند درحالیکه د رعالم واقعیت امکان بروز همزمان آنها به هیچ وجه وجود ندارد. به قوانین مربوط به فضا نیز اهمیتی نمی دهیم و دریک لحظه قادریم مسافات بعید بپیماییم، یا در آن واحد در دو نقطهٔ جداگانه حاضر شویم و یا دو شخص مختلف را با یکدیگر درآمیزیم. تبدیل شخصی به شخص دیگر به طرزی ناگهان برایمان ممکن است. درحقیقت در رؤیاهای خود، دنیایی می سازیم که در آن عوامل محدود کنندهٔ فعالیت های جسم ما یعنی زمان و مکان، قدرت خود را از دست داده اند.
نکتهٔ عجیب دیگری که دربارهٔ رؤیا می توان ذکر کرد فکر کردن ما به وقایع و یا اشخاصی است که سالها از صحنهٔ فکرمان به دور بوده اند و در هنگام بیداری هرگز قادر به یادآوریشان نمی بودیم، و ما درخواب ناگهان اینها را به شکلی آشنا می بینیم و گویی بارها دربارهٔ ایشان اندیشیده بودیم. مخزن عظیم تجربیات و خاطرات که در روز از وجود آن بی اطلاعیم، به نظر می رسد که در هنگام خواب برای استفادهٔ ما باز شده باشد.
با این همه به رغم چگونگیهای عجیبی که ذکر شد رؤیاهای ما واقعی به نظر می رسند و د رهنگام مشاهدهٔ آن فرقی بین تجربیات بیداری باحالت رؤیا نمی یابیم. حالت تشبیه و یا «مثل اینکه چنین باشد» در رؤیا وجود ندارد. رؤیا را به صورتی واقعی و حاضر تجربه می کنیم، به قسمتی که دو سئوال مطرح می شود: واقعیت چیست؟ و چگونه می توان گفت آنچه درخواب دیده ایم غیرواقعی



است و فقط تجربیات ما در هنگام بیداری واقعی است؟ همین نکته را یک شاعر چینی (۱) به شیوه ای رسا و مناسب بیان کرده است: «دیشب درخواب خویشتن را به شکل پروانه ای دیدم و اکنون نمی دانم من انسانی هستم که در رؤیا خود را پروانه یافته است و یا پروانه ای هستم که اکنون در رؤیاهای دیگری خود را انسان می بیند.»
همهٔ این تجربیات روشن و هیجان انگیز شب به محض بیدار شدن زایل می شوند و دیگر حتی بیاد آوردن آن هم برایمان آسان نیست. بیشتر رؤیاها کاملا به فراموشی سپرده می شوند به حدی که حتی به خاطرمان نمی آید در چنین دنیایی زندگی کرده باشیم. بعضی از آنها در هنگام بیدار شدن مبهماً به خاطرمان می ماند ولی یک لحظه بعد آنان نیز از دسترس یادآوری خارج می شودن. فقط معدودی از رؤیاها را می توان در خاطر نگاه داشت واینها همانهایی است که وقتی می گوییم «خواب دیدم» از آن صحبت کرده ایم. گویی در خواب ارواحی آشنا یا ناشناس به ملاقاتمان می آیند ولی به محض شروع روز ناگهان ناپدید می شوند، و دیگر به سختی به یاد می آوریم که با ایشان محشور بوده ایم و تا چه حد ذهنمان مشغولشان بوده است.
شاید اعجاب انگیزترین صفتی که بتوان برای رؤیا ذکر کرد شباهت بین محصولات و مضامین فکر خلاق. ما در هنگام خواب با باستانیترین آفرینشهای آدمی، یعنی «اساطیر» باشد.
معمولا اساطیر حس اعجاب ما را برنمی انگیزند چون اگر به علت تلفیق با مذهب قابل احترام شده باشند آنها را چون جزئی از مراسم معمولی و محترم خویش به طور سطحی می پذیریم؛ و اگر هم اساطیر فاقد چنین اعتباری باشند آنها را به عنوان بیانی کودکانه از افکار انسان در دورانی که هنوز علم و دانش ذهن او را روشن نکرده بود تلقی می کنیم. درهرحال، اساطیر را چه نادیده انگاریم، چه

بقیه در صفحه ۱۱

مرغ سحر هنوز می خواند

بقیه از صفحه ۷

و موسیقی سنتی ما نقشی برجسته دارد.

«مرغ سحر» حدیث دردمند آدمیان آن روزگار بود که پس از امیدهای بسیاری که انقلاب مشروطیت برانگیخته بود، بازهر شکست، عصیان خود را فریاد می کردند. آهنگ و شعر «مرغ سحر» نه تنها در آن روزگار که تاکنون همواره حکایت اعتراض آدمیان علیه ستم و آرزوی آنان برای زندگی در خور انسان آزاده را بازگفته است.

نی داود حدود ششصد آهنگ ساخت که علاوه بر پیش درآمدها و رنگ ها و ضربی های معروف او از تصنیف های منسجم و محکم او می توان یاد کرد که با صدای دوخواننده بزرگ آن روزگار مرحوم «قمرالملوک وزیری» و ملوک ضرابی، ضبط شده است.

از جمله تصنیف های او می توان تصنیف «ای دل آواره» با شعر ملک الشعراء بهار و «ای روی مهت» با شعر پژمان بختیاری در سه گاه «آتش دل» در دشتی و مرغ حق»، «در بهاران» در سه گاه، «روزگار گذشته» در بیات زند «زن در جامعه»، «ساز من ماه من» در بیات اصفهان، «پرده غفلت» درهمایون با شعر پژمان بختیاری و صدای قمرالملوک وزیری را نام برد.

در سنین کهنسالی، استاد از پای ننشست و برای حفظ موسیقی سنتی ایرانی گام های ارزنده ای برداشت و علاوه بر ضبط صفحات متعدد بنابر پیشنهاد رادیو ایران، طی دو سال کار مداوم و طاقت فرسا، ردیف کامل موسیقی ایرانی را با تمام گوشه های آن و با ذکر نام ضبط و برای آیندگان به یادگار گذاشت. ظاهراً قسمتی از نوارهای ردیف استاد در رادیو مفقود شده است و اگر چنین باشد مایه بسی تاسف است.

استاد نی داود، به پاس زحمات استاد بزرگ مرحوم درویش خان که در تصادفی در سال ۱۳۰۵ درگذشت، کنسرتی اجراء و درآمد آن را به مصرف پرداخت قرض های استاد درویش خان رسانید. دلبستگی او به درویش خان چنان بود که کلاس تدریس موسیقی خود را به نام کلاس درویش خان نامگذاری کرده بود.

از خدمات فراموش نشدنی استاد نی داود، کشف و پرورش استعدادهای جوان و علاقمند بود.

کشف و پرورش «قمر» تاحدبزرگترین خواننده آن روزگار نشانه ای از توانایی های بارآور نی داود در زمینهٔ آموزش موسیقی ماست. «قمرالملوک وزیری»، مرحوم استاد بنان، خانم ملوک ضرابی از کلاس استاد بهره ها گرفتند.

نی داود از بدو تاسیس رادیو ایران با اساتیدی چون صبا، شهنازی، سماعی، محجوبی، ابراهیم منصوری همکاری داشته و با تعدادی از خوانندگان آن روزگار چون، روح انگیز قمر، روح بخش، ملوک ضرابی، ادیب خوانساری، بنان، قوامی برنامه هایی اجرا کرده است. استاد گفته بود: من روزی که نتوانم ساز بزنم خواهم مرد.» و استاد نه تنها اکنون که روی در نقاب خاک کشیده که تازمانی که «مرغ سحر» ناله دادخواهی سرمی دهد زنده می ماند.

آدینه شماره ۴۹

پشت و

بقیه از صفحه ۹

می سازد که رهبران افراطی مذهبی اسلامی سعی دارند که با استفاده از ترفندهای قدیمی به مقاصد غیرانسانی و ضد یهودی خود جامهٔ عمل بپوشانند. حوادث دو دههٔ اخیر خاورمیانه که نقش موثر قدرت بی رقیب کشور اسرائیل را در تعیین روند سیاسی دنیا ثابت کرده اند میتواند درس بزرگی به این دسیسه بندان عقب افتاده بدهد.

یهودی امروز آن یهودی اسیر محله ها و گتوها نیست و بهتر است قبل از اینکه آتش این اقدامات دامان خود آنان را بسوزاند در پی راه حلی مسالمت آمیز و انسانی برآیند و بیش از این نام خدا را با استفاده نامشروع از کلمات الله و اکبر خدشه دار نسازند زیرا قبل از هر ملتی یهودیان خدا را شناخته و بدیگران شناساندند.

داوید فاخری

اطلاعیه

انجمن **یهودیان شیرازی** درحال تاسیس از کلیه شیرازیهای یهودی مقیم لس آنجلس و حومه خواهشمند است نام، آدرس و تلفن خود را به دفتر موقت با شماره تلفن **۵۰۳-۱۲۷۰ (۸۱۸) اطلاع دهند.**

برای بهتر نمودن این نشریه به **نویسنده، عکاس، خبرنگار و افراد صاحب عقیده** احتیاج داریم.
دست همکاریتان را می فشاریم.
(۸۱۸) ۵۰۳-۱۲۷۰

برای دریافت رایگان این نشریه به منزل خود یا دوستانتان آدرس گیرنده را به تلفن زیر اطلاع دهید.
(۸۱۸) ۵۰۳-۱۲۷۰

زبان از یاد رفته

بقیه از صفحه ۱۰

تحقیر کنیم و چه تکریم، احساس می کنیم به دنیایی وابسته اند که از عالم تفکر معمولی ما کاملا جدا و غریبه است. با این همه بسیاری از رؤیاهای ما، هم از نقطه نظر شکل و هم از نظر محتوی با اساطیر شباهت دارند و ما که در هنگام بیداری رؤیای خویشتن را دور از واقع و عجیب می یابیم می توانیم در هنگام خواب به خلق و ساختن چنین محصولات افسانه مانندی بپردازیم.

در اساطیر نیز مانند رؤیا وقایع تکان دهنده و اعجاب انگیزی روی می دهد که امکان بروز آن در دنیایی که تحت استیلای قوانین زمان و مکان است وجود ندارد. قهرمانی خانه و کشور خویش را ترک می کند تا دنیا را نجات دهد، یا مأموریت خود را رها کرده در شکم ماهی بزرگی فرومی رود؛ می میرد و مجدداً زنده می شود؛ پرنده ای افسانه ای می سوزد و از خاکستر آن پرنده ای زیبا بوجود می آید، و غیره.

البته ملل گوناگون، اساطیر گوناگون ساخته اند، همان طور که افراد مختلف رؤیاهای مختلف دارند، ولی با همهٔ تفاوتهای آشکاری که در رؤیاها و اساطیر می بینیم وجه اشتراکی در همهٔ آنها موجود است و آن اینکه همگی به زبان **زبان سمبولین ۳** «نوشته» شده اند.

اساطیر بابلی، هندی، مصری، یهودی و یونانی به همه زبان اساطیر آشانتی (۴) و تروکی (۵) نوشته شده اند، همان طور که رؤیای یک نیویورکی یا پاریسی امروز با رؤیای چند هزار سال قبل مردمان اورشلیم یا یونان به هم شباهت کامل دارد. رؤیاهای انسان بدوی و انسان امروزی به همان زبان ابراز می شود که مؤلف اساطیر ابتدای تاریخ از آن استفاده می کرده است.

ادامه دارد

JUDIA CHRONICLE
چشم انداز

PUBLISHED BY: IJAC
EDITOR: DARIUSH FAKHERI
CONTRIBUTING WRITERS:
RABBI ZEVI DERSHOWITZ
DAVID FAKHERI
BAROUCH BEROOKHIM
DR. H. ZAGHI
SHIDEH HANASAB
BEHROOZ MAIMAND
DESIGN:
SAEED SIADAT
TYPESET:
N. ARAMNIA
M. TAHERI
ART SUPERVISION:
NAZGOL PUBLICATION
ADMINISTRATION:
FARIDEH ZARGAROF
WITH SPECIAL THANKS TO
MR. A. ARAMNIA &
MR. F. POOLADY FOR THEIR
DEDICATION & SUPPORT

مادران کوچک

بقیه از صفحه ۹

درحالیکه در ۱۹۸۳ بیش از نیمی از متولدین دختران باردار دراین ردیف بوده اند و در بعضی از نواحی از ۷۵ درصد نیز تجاوز میکرده است. از این رو است که این مادران آماده اند که بچه های خود را به افرادی که آنان را به فرزندی می پذیرند واگذار نمایند.

متأسفانه آزادی روابط جنسی در آمریکا بوضعی رسیده است که اگر دختری قبل از انجام مراسم ازدواج به برقراری روابط جنسی اقدام نکند مورد تمسخر سایر رفقای خود قرار میگیرد و حتی این بی بند وباری برای تعدادی از نوجوانان افتخار آمیز شده است و نوجوانان آمریکایی در برقراری روابط جنسی قبل از ازدواج فعالیت زیاده از حدی از خود نشان میدهند و این امر را نیز امری طبیعی وجزء نیازمندیهای طبیعی شناخته است.

درحالیکه مسیر طبیعی برقراری روابط جنسی باید به ترتیب زیر انجام شود:

«عشق، ازدواج، سکس». متاسفانه آزادی روابط جنسی از کالج و دانشگاه به دبیرستان وحتی درحال حاضر به مراحل پائین تر تحصیلاتی، در مدارس راهنمایی (جنیور هی اسکول) نیز دیده است. بنابه آمارگیری که در سال ۱۹۸۲ بعمل آورده شده یک نفر از هر ۵ نفر دختر ۱۵ ساله اذعان نموده است که روابط جنسی را مورد تجربه قرار داده است. درحالیکه یک سوم نوجوانان ۱۶ ساله و چهل و سه درصد دختران ۱۷ ساله قبل از ازدواج روابط جنسی را مورد آزمایش قرار داده اند.

مددکاران اجتماعی و روانشناسان بطور عموم معتقدند که مجلات، مطبوعات، تلویزیون، موزیک راک، ویدیوها و سینماها تاثیر فوق العاده زیادی در شیوع این عادات و رسوم بین نوجوانان داشته و آنها را بطرف داشتن روابط جنسی زودرس سوق داده اند. آمار نشان داده است که بطور متوسط سالانه ۹ هزار صحنه های القاء کننده روابط جنسی ودر تلویزیون ارائه میشود. در سوئد حتی نوجوانان دختر در سنین کمتر از سنین دختران آمریکایی به فعالیتهای جنسی اقدام می نمایند وباین دلیل مقامات وزارت آموزش و پرورش ملی سوئد مقرر داشته اند که از سن ۷ سالگی در مدارس آموزش روابط جنسی (سکس) آغاز گردد ودر موارد تولید مثل وبیولوژی مطالبی با آنان درمیان گذارده شده. به بچه های ده الی دوازده سال انواع واقسام مختلف باردار شدن و تولید مثل تعلیم داده می شود. ریگان در دوران ریاست جمهوری خود قدمهایی برای جلوگیری از فروش قرصهای ضدبارداری برداشت ولی موثر واقع نشد. تعدادی از دختران که باردار می شوند آنرا مخفی نگاه میدارند وحتی گاهی خود باور ندارند که باور شده اند.

طبق اطلاعاتی که بدست آمده سی درصد سقط جنین در آمریکا مربوط به دختران تین ایجر باردار شده قبل از مراسم ازدواج صورت میگیرد. در طبقه فقیر جامعه آمریکا دختران باردار بیشتر به مقامات رفاه و کمک های اجتماعی مراجعه می نمایند و این مراکز بمدت کوتاهی به این افراد کمک میکند.

بطور کلی در بین طبقه بی بضاعت اعم از سیاه یا سفید پوست درصد دختران باردار از سایر اجتماعات بیشتر است. ۱۵ درصد این قبیل دختران پس از یکسال از اولین بارداری مجدداً باردار می شوند و سی درصد آنان پس از ۲ سال و اگر از این دختران سئوال شود که چرا بمصرف قرص ضد بارداری اقدام نمی کنند جواب میدهند که «ما وقت این کار را نداریم» برای فرزندان این قبیل دختران حتی قبل از متولد شدن مسائل و مشکلاتی پیش می آید. یک نفر از هر ۵ نفر دختری که در سنین کمتر از ۱۵ سال باردار می شوند معایناتی در سه ماهه اول حاملگی از آنان بعمل نمی آید و درنتیجه دراثر عدم رعایت مقررات پزشکی و متابعت از یک رژیم غذایی مناسب بعلت عدم بضاعت کافی مشکلات زیادی برای فرزندان این قبیل مادران بوجود می آید. ۹۲ درصد این مادران به کم خونی و بیست و سه درصد به وضع حمل زودرس وغیرعادی مبتلا می شوند که چنین وضعی در دختران ۲۰ الی ۲۴ ساله دیده نمی شود و در اغلب موارد این مادران در دوران فارغ شدن با اشکالاتی روبرو می شوند و نوزاد آنان در اغلب موارد وزنشان کمتر از حد معمول ویا مبتلا بعوارض روانی و عقب افتادگی جسمی قرار میگیرند. بعضی از این مادران در ابتدا شیفته و عاشق نوزاد خود میشوند ولی وقتی باشکالات برخورد می کنند که مادر مایل است به تفریح و تفرج خود ادامه دهد و دیگر فرصت مراقبت کافی ندارد و وضع و رفتار مادر عوض می شود.

و اما نتیجه ای که از این گزارش مطبوعات آمرکایی باید عاید ما ایرانیان بشود و از آن درس بگیریم آنست که باوجود تمام محسنات و مواهب و آزادیهایی که در آمریکا از آن برخوردار می شویم این وضع گوشه ای از اجتماع آمریکا را نشان میدهد که کاملاً با فرهنگ معتقدات مذهبی و آداب و رسم ما مغایرت دارد و بنابر این ایرانیان باید در حفظ سنن خود کوشا باشند و حفظ و مراقبت از نوجوانان وجوانان پسر و دختر خود راهمواره در مد نظر داشته و مورد توجه و مراقبت مخصوص قرار دهند.

کوتاه از عالم پزشکی

استئو پروسیس از بیماریهای مهم قابل جلوگیری است که در صورت چشم پوشی به شکستگی استخوان، درد مزمن استخوانها، ناتوانی و سرانجام غیرمستقیم به مرگ می کشد.

استئو پروسیس (اگر بتوان نام آن را بیماری گذاشت) بطور غیر مستقیم باعث حداقل یک میلیون شکستگی استخوان درآمریکا میشود. حدود ۲۰ درصد از این شکستگیها درعرض یکی دو سال اول باعث عوارض بعدی و مرگ میشوند. حدود ۳۰ تا ۴۰ درصد دیگر از افراد دچار بیماری و درد مزمن و از دست دادن استقلال در کارهای روزمره و ناتوانی دائمی می شوند.

استئو پروسیس براساس کم شدن حجم و مقدار استخوانها به مرور زمان بوجود می آید. اصولاً همهٔ افراد بعد از سن ۳۰ تا ۳۵ سالگی به خاطر فعالیت فیزیکی کم ورزش و نرمش کمتر شروع به از دست دادن استخوان می کنند. دربعضی افراد سرعت از دست دادن وزن و حجم استخوان بیشتر است و درنتیجه از سن ۶۰ سالگی به بالا درمعرض خطر شکستگی استخوان و عواض بعدی آن قرار می گیرند. از شرایطی که ریسک این بیماری را زیادتر می کنند می توان از سیگار کشیدن، مصرف مشروبات الکلی، ورزش نکردن و مهم تر از همه یائسگی و کم شدن هورمون استروژن در زنان نام برد. این بیماری از نژاد سفید و آسیایی بیشتر دیده میشود.

معمولاً استئو پروسیس نشانهٔ مشخصی ندارد. بعضی افراد ممکن است از درد استخوان مهره های پشت یا ران رنج ببرند ویا بتدریج پشتشان خمیده شود، اما اغلب تا مدت زیادی بدون هیچگونه علائمی ادامه پیدا می کند تا اینکه حجم و وزن استخوانها به حدی می رسد که با کوچکترین ضربه حرکت یا فشار مهره های پشت و استخوان ران ویا دیگر استخوانها می شکنند.

این بیماری تاحدود خیلی زیاد با چند کار ساده قابل جلوگیری است:

- نکشیدن سیگار
- قطع کردن الکل
- ورزش و نرمش مرتب؛ بهترین ورزش راه پیمای برای حدود نیم تا یکساعت، حداقل سه روز درهفته است. (البته ورزشهای دیگر منجمله شنا، دوچرخه سواری، تنیس و غیره دوم مسلماً موثرند)
- مصرف شیر حداقل یک تا دو لیوان در روز
- مصرف کلسیم (مثل قرص) یک تا دو تا در روز (البته کسانیکه سنگ کلیه دارند و یا داشته اند قبل از مصرف کلسیم باد با دکتر خود مشورت کنند).
- مقدار کم ویتامین در روز (ویتامین تاحدود زیادی از طریق شیر و نور آفتاب تامین می شود، درنتیجه همه احتیاج به مصرف اضافی ویتامین ندارند).
- هورمون استروژن برای زنان در شروع یائسگی درمطالعات متعدد و مختلفی سودهورمون استروژن برای زنان در پیشگیری از استئو پروسیس کاملاً مشخص شده است. این هورمون نه تنها باعث جلوگیری از استئو پروسیس بلکه باعث پایین آوردن ریسک بعضی از امراض قلبی نیز می شود. اما این هورمون برای بعضی از افراد خالی از ضرر نیست و ازاین نظر قبل از شروع این هورمون مشورت با دکتر صددرصد لازم است.

دکتر هدایت زاغی

CHANUKAH

CONTINUED FROM PAGE 16

Before despair could fasten its grip, G-d demonstrated His everlasting kindness and the Jews discovered a single small jar of olive oil, buried beneath the ruins, with the seal of the High Priest still intact upon its lid, clearly untouched by Greek hands. Although this provided enough oil to burn for only one day, they decided to light the menorah anyway, and behold, they had light from this oil for the entire eight days of the dedication.

The miracle of the discovery of this small jar of pure oil and the fact that it burned for eight days is the focus of the Chanukah celebration, which is observed for eight days, beginning with the twenty-fifth of Kislev (this year beginning on the eve of December 12).

HOW TO CELEBRATE

* Kindle the Chanukah menorah on each of the eight nights of Chanukah.
* Use oil or paraffin candles (large enough to burn until half an hour after nightfall) for the lights of the menorah.
* Use a "shamesh" (service candle) to kindle the lights, and place it in its special place on the menorah.
* The first light is kindled on the right side of the menorah. On the second night, we add a second light to the left of the first, and so on each night. However, we start kindling from the newly-added light on the left, and proceed kindling all the lights from left to right.
* All members of the family should be present at the kindling of the Chanukah lights. Have all young children kindle their own Chanukah menorahs. Students and singles who live in a dormitory or in their own apartments should kindle menorahs in their own rooms.
* On Friday afternoon (this year the fourth light of Chanukah), the Chanukah lights (which will burn until a half-hour after nightfall) are kindled before the Shabbat candles are lit. From the time the Shabbat candles are lit until Shabbat ends the Havdalah (separation between Shabbat and weekday) prayer is recited, the Chanukah menorah should not be relit, moved or prepared. After this time, the Chanukah lights for Saturday night are kindled.
* Before kindling recite the blessings.
* On Tuesday, December 11, the menorah is kindled and blessings 1, 2 and 3 are recited.
* All other nights after nightfall, blessings 1 and 2 are recited.
* On Saturday, December 15, after Shabbat ends and Havdalah is recited, blessings 1 and 2 are recited.

The last day of Chanukah is December 19●

JEWISH

CONTINUED FROM PAGE 16

The real meaning of the CONSERVATIVE stems from the desire of its founders to CONSERVE Judaism, to preserve its joyous rituals, and make Jewish life rich and beautiful in spite of the tensions and demands of the modern world.

Conservative Judaism respond to that modern world by maintaining Halachah, Jewish law, but by making such changes, through its rabbis in the Rabbinical Assembly, that help bring modernism and traditionalism together.

Perhaps the major difference between Conservative Judaism and the other major movements is that Reform Judaism does not acknowledge Halachah as binding, though it certainly considers Jewish moral and ethical imperatives very essential. On the other hand, the Orthodox movement maintains that Halachah is immutable, and is permanently fixed.

Thus, in Conservative Judaism we believe that maintaining a kosher home is indispensable to Jewish survival, as is the Shabbat. However, we believe that it is better to ride to the synagogue on Shabbat, if it is distant from one's home, than not to pray with the community. Conservative synagogues maintain much use of Hebrew as the language of prayer, but English is used for some prayers to give clarity to what is being said.

Every marriage we perform is according to Jewish law, yet may be beautified by additional sources, especially those desired by bride and groom and their families.

We believe that each religious movement in the Jewish community has validity, but maintain a strong educational program for our children and adults that teaches values of traditional approaches to Jewish living.

We believe that changes may be made in Jewish rites and observances, but that accommodations may be made to the demands of the modern world by careful study and rabbinic decision. Such changes include the use of microphones on Shabbat in the synagogues, and not only ordination of women as rabbis but calling for full participation by women in all religious activities.

On the other hand, the preservation of Shabbat, Kashrut, Tefillin, and full Holiday observances are the major strength of our Conservative movement as well. Israel's preservation has been a key to out historical belief, as well as the study of Torah in the light of new archeological and other scholarly findings.

The Conservative movement cooperates many Day Schools in the Los Angeles area, as well as after school Religious Schools. The University of Judaism is a major institution of learning in the Los Angeles area, and Camp Ramah in Ojai, California, for children as well as for adults, has programming and activities all year round.

Above all, the Conservative movement allows for a wide range of religious expression by those who are members of its many synagogues, a list of which can be obtained by calling the offices of United Synagogue at (213) 471-4061●

YOUNG IRANIAN WOMEN IN LOS ANGELES

Shideh Hanassab

Many Iranian families have moved to the United States since the Iranian Revolution of 1978-1979. Iranians living in Los Angeles are confronted with many new tensions stemming from the conflict between the host culture and their original culture. These families are faced with several decisions regarding an adoption of the American way of life and/or retention of their own cultural traditions.

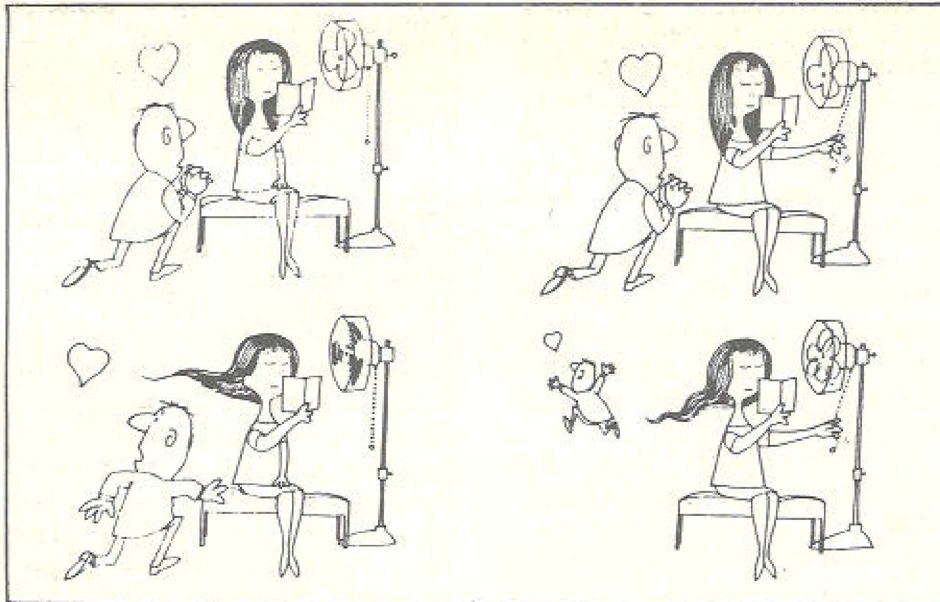


Young Iranian women in L.A. are a generation caught between two cultures. While they reside in the traditional culture of their parents at home, they are exposed to a contrasting one in their social environment. They are bombarded with messages from peers, schools, and the mass media introducing to them western standards as ideal. Therefore, their world is neither traditional nor modern but rather both. Consequently, this group is frequently placed in situations of extreme culture-conflict that may lead to pain and agony.

One of the "sensitive areas" where there is a sharp contrast between "western" values and traditional values, is the interaction of young Iranians with the opposite sex and their attitudes toward dating and intimate relationships. In Los Angeles, this contrast is more evident for young Iranian women than their male counterparts. Previous research also has indicated that Iranian women in Los Angeles are faced with more tension and pressure than are men due to the sudden emergence of issues related to sex roles and intimate relationships.

Dating, as Americans understand it, is nonexistent in Iran. Iran, compared with the Western countries, may be described as a sexually restrictive culture in which marriage is still the only major path to sexual access. The parents in Iran still play an important role in the choice of spouses for their children. Iranian parents in the U.S. typically disapprove of the idea that their daughters should have boyfriends and intimate relationships. However, the social environment here encourages and reinforces the practice of social dating. For the younger generation of Iranians, there is a sudden involvement in the opportunities presented by American culture, opportunities and experiences virtually unknown in Iran.

In this article, I would like to discuss briefly the results of one of the studies carried out with young Iranian women at UCLA. This study examined how young Iranian women in Los Angeles are affected emotionally by the conflict between the values of their parents and those of their peers. In particular, this study examined the role of that conflict in affecting attitudes about having intimate relationships with the opposite sex. This study also investigates how their relationship with their parents have influenced their emotional state. It also examined how these young women negotiate conflicts when present, with their parents and within themselves. The open-ended interview was carried out to provide in-depth information on the perspective of young Iranian women on the conflicts between the traditional values of their culture and the values of the larger society in which they live.



Every young adult, of course, must deal with the problem of establishing him- or herself. For many of those who are raised within alien cultures and find themselves immersed in the confusion of western urban life, that conflict is magnified. To resolve it in favor of assimilation to the larger culture carries with it overtones of both disloyalty and fear of abandonment. To resolve the conflict by reaffirming the cultural identity can turn out to be no resolution at all, because the pressure to assimilate remains.

The results of this study indicated that some young Iranian women feel confused, lost, and torn between their parents' culture and the mainstream culture to which they are constantly exposed. Many of these young women felt as though they were being pulled from two opposite directions. As one of the interviewees put it, "Do you know, it is like that game Tug-of-War -- one side is pulling this way and the other is pulling that way -- you are torn apart." Another young participant indicated, "We are just at the midpoint and that is where it gets confusing, you got to live in both ways. You want to travel both paths in a straight line. You are trying to match both lines and you want to tie them together, but it is not possible ..... As they say when you have a choice, it is harder. Sometimes I wish there was only one choice, then you knew that's it!"

Furthermore, the results of this study indicated that those who experience these pressures the most are those who have not yet forged an identity for themselves within either culture. On the other hand, those who have decided for themselves to adopt the morals of their parents or the morals of the majority culture do not, at least on the surface, suffer the cultural conflict so intensely.

There is always a generation gap between parents and their children. This gap is much greater, however, for Iranians in the United States. As a result, both parents and their children suffer. Another important finding of this study was that those participants who had an open communication and close relationship with their parents felt much less confusion and anxiety than those who did not have such an open relationship with their parents. As the result of this study suggests, parents can play an important role in the degree of anxiety and confusion felt by their daughters. Iranian parents are capable of lowering this pain and agony by creating an open and trusting relationship with their daughters. Iranian parents should realize that they cannot control their children's behavior just by force. Parents should be available to guide their children through open communication and discussions. Thorough and careful listening to children and hearing them could be, by itself, very comforting for these youngsters. There is also some evidence that parents who leave some of the responsibilities, if not most, to their children and those who allow their children to have a choice -- their children would feel less confusion and anxiety and would feel more secure.

For more detail look at:
Hanassab, S. (1989). Counselling Psychology Quarterly, 2, 113-121.

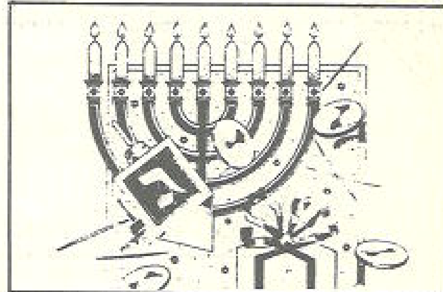
CONTINUED FROM PAGE 16

MIRACLE

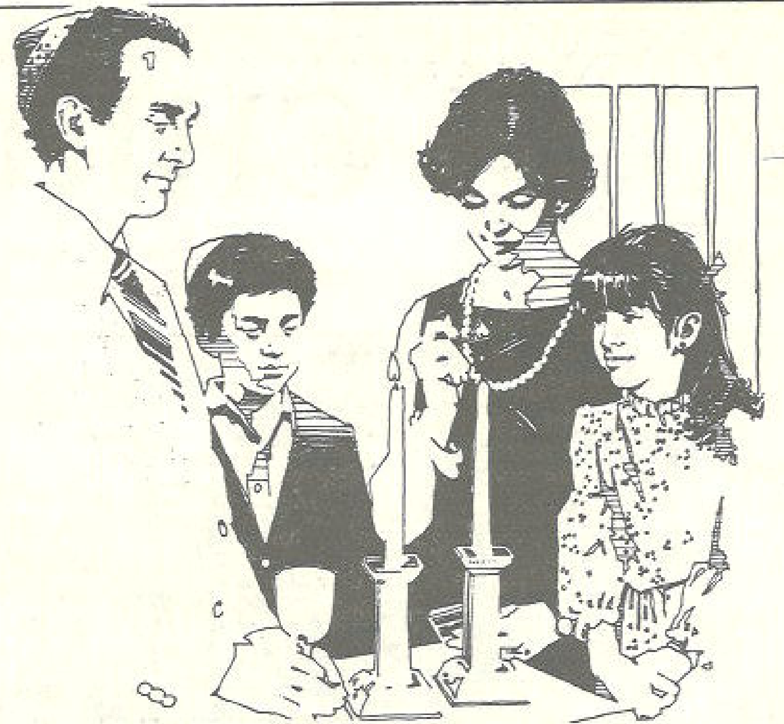
will of G-d. His job is to find the cause of that illness, perhaps to cure others stricken with a similar disease, or perhaps to prevent the disease from striking others. Let it be emphasized that all this, in itself, is perfectly consonant with Torah doctrine. What are the physical causes of thunder and lightning, of rainbows, floods, earthquakes, eclipses and famines-indeed, of anything in the universe? An occurrence that seems to defy explanation simply presents that much more of a challenge. "At the present stage in our knowledge we cannot adequately explain this phenomenon," the scientist will note. But the fact remains that, as a scientist, he must find a "natural" explanation for whatever happens in the world in which we live.

Torah imparts a different perspective. From the vantage point of Torah, everything is "supernatural"-including nature. Nature itself is a miracle, created by the hand of G-d; without His charge, "Let there be..." it would have remained nothingness. Do your lungs work properly? If so, give thanks to G-d for that. The natural functions of your body have concealed within them the hand of G-d; without Him, they would not continue. That tree and that sunset are not just a beautiful tree and a glorious sunset; they are the manifestation of G-d Himself through His creations.

TO BE CONTINUED



MIRACLE



Zalman I. Posner

Miracles-the world itself is hazy. Just what is a miracle? A world-shocking event such as the parting of the Red Sea at the time of the exodus? Or the constant human act of breathing? Neither of these two phenomena can truly be explained, but one of them is a familiar, ongoing occurrence while the other is an exotic, one-time happening. Let's talk about miracles for a few moments and see whether miracles have really ceased.

The greatest miracle of all is described in the opening words of the Book of Genesis: In the beginning, G-d created..." Suddenly "nothing" was transformed into "something." We are all familiar with the transformation of matter into energy or of energy into matter, but each of these changes involved a previously "something". Where "nothing" exists, there can be no change. Creating ex nihilo-literally, "out of nothing"-is beyond man's capabilities. This is a hurdle of acceptance that must be confronted at the outset. G-d, and G-d alone, can create. The miracle of creation is the miracle of the first order, beyond duplication by man.

The more familiar miracles described elsewhere in the Torah-the parting of the Red Sea, the manna in the wilderness, the light that burned in the Sanctuary for eight days (the miracle of Chanukah), and so forth-these are all miracles of the second order. They did not entail creation ex nihilo, but merely change. Water, which is liquid, suddenly behaves like a solid; this, in brief, is what happened when the Red Sea was parted to enable Israel to pass through it on dry land. A quantity of oil which normally can burn for only one day burns for eight full days because its rate of combustion has been slowed to one-eighth the ordinary rate. This, in brief, is the story of Chanukah. As the Talmud puts it, "He Who ordered oil to burn, and it burns, will order vinegar to burn and it, too, will burn."

But there is a third order of miracles-the miracles that are with us every day of our lives. The Sages teach us to "praise Him for every breath we draw." We are to give thanks to G-d for our every heartbeat, for the smooth performance of all our vital functions, and indeed for all the day-by-day workings of nature. "But," I hear someone protest, "that's only nature!" Correct. But the ordinary, the "natural," the everyday and commonplace happenings in nature and in our bodies are no less the work of G-d's hand than the parting of the Red Sea and, for that matter, the act of Creation itself. Thus we see that miracles are indeed still taking place and, in fact, are happening all the time.

This, by the way, is the explanation of the miracle of Purim, the deliverance of the Jewish people from Haman's wicked scheming: a succession of events which are not in themselves "supernatural," a series of what appears to be mere "coincidences" but which comes about at a time when it can do, and does, the most good.

The Lubavitcher Rebbe once compared the Torah perspective and the non-Torah (we might call it, the "scientific") perspective succintly: the Torah view seeks the supernatural in the natural; science seeks the natural in the supernatural.

The function of the scientist is to find reasons for all the phenomena of nature, and then to apply his findings to all natural events he subsequently encounters. He sets out from the premise that there is a reason for everything; he has faith in cause and effect. If an apparently healthy man suddenly falls sick and dies, the scientist cannot simply attribute it to the inscrutable

CONTINUED ON PAGE 13

CONTINUED FROM PAGE 16

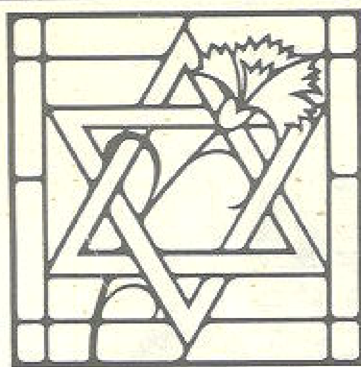
The Origins of Hizballah

In dozens of articles and more than twenty books Fadlallah laid the ideological basis for his revolutionary activist ideas in the new spirit of Shiism. Among the subjects he addressed was when and under what circumstances force should be used against the enemies of Islam. He also served as a kind of guide to the Shiite religious circles which found their place outside Musa al-Sadr's movement. The *sayyid* cultivated the spiritual life of these circles and also gave his patronage to the organ of the Lebanese Association of Muslim Students, *al-Muntalaq*, which quickly became the main journal for the expression of his ideas.

Thus within the Shiite community in Lebanon, alongside Musa al-Sadr's movement, a relatively small trend evolved which emphasized its Islamic Shiite roots and its affinity with the spiritual center in Najaf. At the same time, this new trend rejected the Lebanese national identity to which Sadr had vowed allegiance in his efforts to gain the authorities' legitimacy and recognition as head of the Lebanese Shiite community. Nor were the adherents of the new trend willing to accept the Christians' rule over the Muslims in Lebanon as an unassailable fact, as Sadr did, for example, when he declared publicly that the president of Lebanon must be a Christian. They also spurned the compromises which Sadr was willing to effect with the Christians, as expressed symbolically in the Imam's public appearances in churches of the 'heretics' and in the close affinity which Sadr developed for Christian ritual objects. Indeed, the leaders of the new trend, of whom the most prominent personality was Fadlallah, were not prepared to follow Musa al-Sadr's leap into the center of Lebanese politics, a move which they felt would come at the expense of their independence. Fadlallah himself rigorously avoided becoming involved in Lebanese politics or in Sadr's political activity. Although he was a member of the Supreme Islamic Shiite Council established by Sadr, incorporating all the Shiite religious figures in Lebanon, he did not associate himself with any of the rival groups which operated within that body. Not even at the height of the struggle of March 1975 against Sadr's wish to extend his term as head of the Council until the age of 65, did Fadlallah take a stand. At all events, Sadr overcame his opponents, led by a Baalbek *mufti* who headed a group of traditional Shiite clerics. Sadr removed the *mufti* from his post as deputy chairman of the Council, and appointed in his place Sheikh Muhammad Mahdi Shams al-Din.

Sadr, heartened by the acknowledgement of his standing and the confidence placed in him through being chosen to serve for years to come as the head of the Shiite community (until 1993, in fact), now moved to unite the entire community under his leadership. Fadlallah, however, was irked by Sadr's determination to lead the Shiite community, considering himself to be the ranking personality in terms of education and erudition. Fadlallah's precise political ambitions at this stage are not known, but the fact is that in the political situation that was created, in which Sadr enjoyed the sympathy and admiration of the Shiite masses, Fadlallah remained in Sadr's shadow. In the light of this development, Fadlallah cultivated another trend, whose members were ready to acknowledge his standing, and which found partial organizational expression within the framework of the Lebanese Da'wa. Yet Fadlallah's influence reached beyond this framework, extending to the Iraqi Da'wa, which was being persecuted by the Baghdad regime. Indeed, in October of 1980 Fadlallah's connections with this movement led agents of the Iraqi Ba'th to make an attempt on his life, from which he was fortunate to emerge unscathed.

TO BE CONTINUED

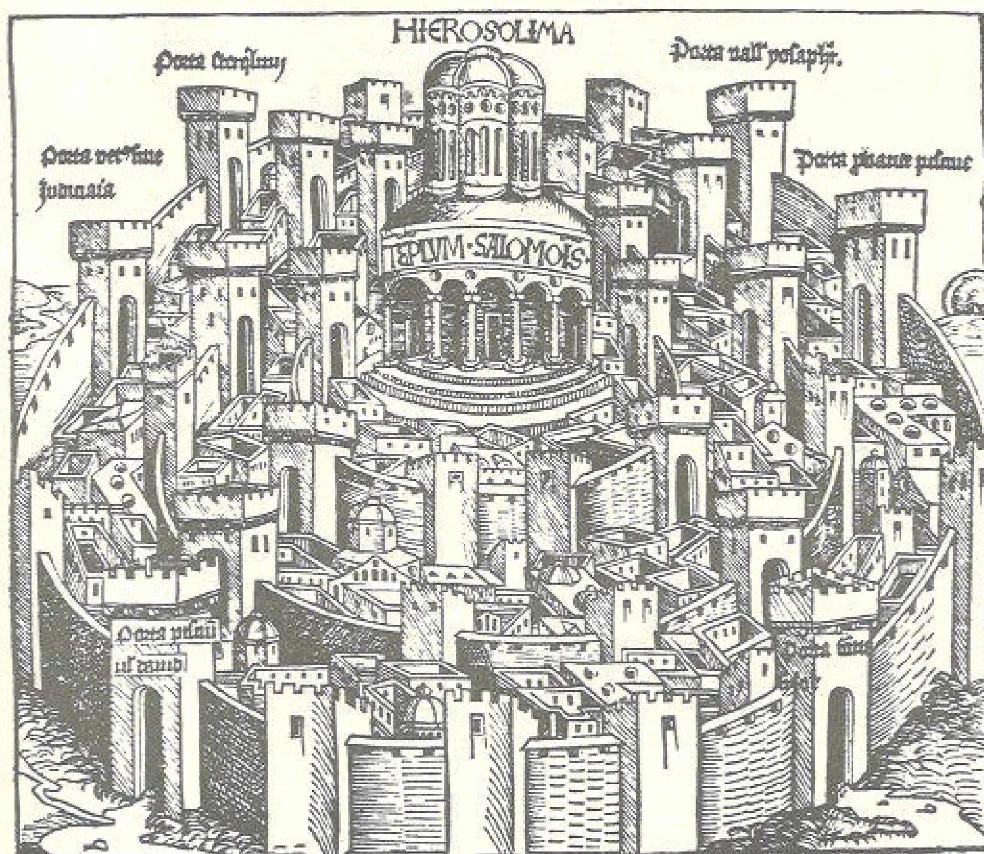


JUDIA CHRONICLE

Vol. 1 No.1 December, 1990 Kislev 5751 Circulation: 5000

Happy Hanukkah

A time to rejoice in the triumph of spirit over the bonds of tyranny. A time to bring tradition to light. A time to reflect on miracles and to give thanks.

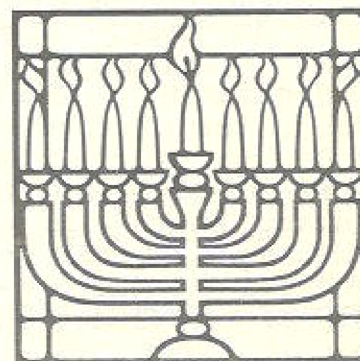


CHANUKAH

HISTORY

Chanukah commemorates the historic victory of the Maccabees, following a three-year-long uprising, over the ruling Assyrian-Greek regime and their Jewish Hellenist supporters who conspired to impose restrictions against Jewish religious practices and values.

The struggle culminated with the recapture of the Temple of Jerusalem in 165 B.C.E. and the restoration of its traditional Jewish service. The victory also restored Jewish political sovereignty over the land.



Chanukah means dedication and refers to the rededication of the Temple to the service of G-d after it had been defiled with pagan images and practices.

The Jews wished to re-kindle the menorah in the Holy Temple, but it would have taken eight days to prepare acceptably pure olive oil to burn, because all the available vessels of oil had been defiled by the Greeks.

CONTINUED ON PAGE 13

The Origins of Hizballah

Shimon Shapira

Parallel to the activity of Imam Musa al-Sadr in Lebanon, an Islamic Shiite trend developed there in the 1970s which maintained its apartness and did not automatically identify with the Sadr's handiwork. For the most part the leading figures of this trend were graduates of the religious academies in Najaf; others had been affiliated with the Da'wa party during their residence in Iraq, from which they were expelled following the assumption of power by the Ba'th regime in July of 1968. The Ba'th, which took a grave view of the Shiites' subversive propensities, carried out extensive operations of suppression against the academies. Their students were subjected to detention, torture, deportation and even execution. These punitive measures constituted a major setback to the Shiites' organizational efforts and generated a wave of protests in the Shiite world, principally in Lebanon. There the struggle against the Iraqi Ba'th regime was led by Sheikh Hussein Ma'tuq – the representative in Beirut of the Great Ayatollah Muhsin al-Hakim – together with Musa al-Sadr.

In 1970 the *Marja* (chief Shiite legal authority) Muhsin al-Hakim died. He was succeeded at the apex of the Shiite religious hierarchy in Najaf by the *Marja* Abu al-Qasim al-Kho'i. The latter, in contrast to his colleagues in Najaf, kept aloof from politics and confined his activities to matters of religion and religious law. As a result, there remained two ranking activist ayatollahs who continued to teach at Najaf, Muhammad Baqir al-Sadr (Musa Sadr's cousin), and Khomeini. Both of them, al-Sadr in particular, still had many Lebanese pupils who were influenced by the radical ideas of their master and whose doctrine they adopted.

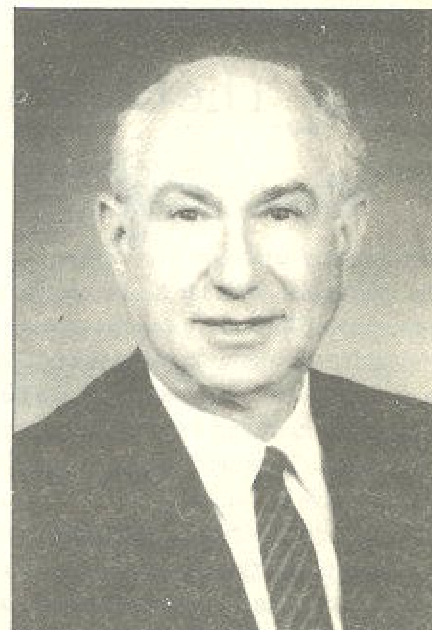
As a result of the deportation policy launched by the Iraqi Ba'th regime against the foreign *ulama*, several dozen Lebanese clerics, who had spent their formative years in the melting-pot of Najaf – virtually all of them pupils of Muhammad Baqir al-Sadr – arrived in Lebanon in the early 1970s. The most prominent among them set about founding Shiite educational institutions (*hawzat*), which were actually Shiite religious academies on the Najaf model. Two *hawzat* were established in Beirut, one in Baalbek, and two more in southern Lebanon (in Tyre and in the town of Sadikin). The idea was that these institutions would together form a radical religious infrastructure and turn out disciples of the activist school, emulating the education the founders of the new institutions had received at Najaf. Najaf in fact became the source of both inspiration and funding for the new *hawzat*.

At the same time Najaf graduates, along with other Lebanese, formed the Lebanese Islamic Da'wa Party, modelled on the Iraqi party of the same name. This organization took full advantage of Lebanon's political pluralism, operating openly, while maintaining contact and forging a mutual-aid network with the mother organization that functioned clandestinely in Iraq. The target population of the Lebanese Da'wa was the generation of young Shiites who were organized in the Lebanese Association of Muslim Students, founded by Shiite graduates of the Arab University of Beirut. Working in parallel to this association was the Amal movement, then still in its infancy.

The Lebanese Da'wa and its cadres in the students' association found their spiritual leader in the unique person of Muhammad Hussein Fadlallah, a *mujtahid* (authority in religious law) who was a graduate of the Shiite colleges in Najaf, where he had apparently supported the Iraqi Da'wa. Fadlallah arrived in Lebanon in 1966 from Najaf, where he had been born in 1935 to a well-known Lebanese family of learned Shiites. Seven years earlier his father had taken the family to Najaf from Aynata, not far from Bint Jubeil in southern Lebanon. Muhammad Hussein's mother was the daughter of Hassan Bazzi, head of one of the most distinguished Shiite families in southern Lebanon. Muhammad Hussein Fadlallah settled in the Nab'a quarter of East Beirut, an area heavily populated by Shiites from the south and from the Beqa'. There, as the representative of his master and teacher Abu al-Qasim al-Kho'i, the supreme religious authority of the Shiite world, he strove to establish himself as a ranking *mujtahid* with an acknowledged standing of his own. In this period, which saw the impressive success of the Imam Musa al-Sadr, Fadlallah opted for a quiet mode of activity, far removed from the political realm. His activity combined the establishment of charitable associations, educational institutions in the form of schools and clubs, and clinics and orphanages, with Shiite erudition, writing, religious instruction and teaching. Within this framework, Fadlallah established in the Nab'a quarter a welfare association which was geared to provide aid and succor, including education, to needy Shiites arriving in Beirut from the south and from the Beqa' in search of a livelihood. Under Fadlallah's patronage the association published a journal, *al-Hikma*, which to this day serves as one of the principal organs of expression of the *sayyid*, as he is called by his followers. Fadlallah taught at the Nab'a-based Islamic Shari'i Institute, which was attended by pupils from all over Lebanon who were educated in a new form of Shiism, activist in its conception. One of the institution's most outstanding students was Sheikh Raghib Harb, who pursued his studies at Najaf and would later gain renown as a leader of Hizballah in

CONTINUED ON PAGE 15

JEWISH CONSERVATISM



Rabbi Zvi Dershowitz

The English language is sometimes difficult, especially when words have more than one meaning.

The word "Conservative" usually means that the person or group is to the political right, as opposed to the meaning of "liberal".

But that is no the meaning of CONSERVATIVE JUDAISM, which, in America, is the largest single organized Jewish religious group.

CONTINUED ON PAGE 13